ما شاء الله لا قوة الا بالله
بتوفیق خداوند کون و مکان و عون عنایت آمر امر کن فکان و اعانت خالق دو جهان
رسالهٔ جذب ۱۲
باهتمام چهاپن محمد عبدالرحمن بسعی یافته و دست گرفته ابوالمغفور محمد مصطفی خان
مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

سپس سپاس حکیم علی الاطلاق و نعت برگزیدهٔ انفس و آفاق و منقبت آلِ اطهار و اصحابِ اخیار می گوید المستشفع بشفاعت نبی الثقلین اصغر حسین بن غلام غوث اذاقهما الله حلاوة الایمان که چون بعضی از احباب بی ارتیاب مستدعی تالیفِ قوانینِ تقمیط بودند و مستدعا بدرجهٔ اتم می شودند تقدیماً لامرهم این چیزه را برشتهٔ تالیف کشیدم و من الله التوفیق انه خیر رفیق مقدمهٔ اول چون تدبیر حبالی و تقمیط درین چیزه مرقوم می شود پس ضرورست که چیزی از تشریحِ رحم و کیفیتِ استقرارِ نطفه بر سبیلِ اختصار گفته آید اما رحم جسمی سپید و نرم ست مشابه بعصب و محلِ آن درمیانِ مثانه و رودهٔ مستقیم و ناف ست و شکلِ رحم مانند خصیه و قضیب مقلوب ست یعنی نفسِ رحم بجای کیس انثیین و عنقِ رحم بمنزلهٔ قضیب که گویا غلافِ قضیب ست و طولِ رحم از قریبِ ناف ست تا قریبِ آخرِ منفذِ فرج و فرج موضعیست مجوف تا نفسِ رحم ملاقی می شود و عنقِ رحم اندرونِ فرج واقع ست چنانکه آستین در آستین کنند و دخولِ قضیب در عنقِ رحم می شود و طولِ عنق در اکثر ابدان تا

تا شش انگشت می باشد و از یازده انگشت زیاده نیست و توافق مرد و زن در طول
آلت و عنق موجب حبل و مصادقت ست و عنق اگرچه عضلی اللحم ست و مشابه بغضروف
لیکن باطن آن نرم و ذی لحم می باشد تا قضیب را اسیبی نرسد و مانع لذت دخول نگردد و دو شکنجها
دارد تا دراز تواند شد و قریب بیخ عنق فرو بی ست که آن فم رحم ست و پیوسته فم بند
می باشد لیکن در حالت جماع می کشاید تا منی را بلع نماید و همچنین وقت وضع حمل تا جنین
براید و رحم بالطبع برای جذب منی مشتاقست لهذا وقت جماع نفس رحم بجانب عنق مائل می گردد
و مس قضیب بفم رحم باعث التذاذ و استنزال نسوانست و همین جا خصیتین خارج از عنق
در جوف فرج موضوع اند و برفم عنق رحم چند عروق منتسج هستند که ازاله بکارت
از باریدن آنهاست و نفس رحم بصورت مثانه است و قعر آن وسیع و طول آن
موافق طول عنق می باشد و جرم آن سپید و نرم و متخلخل ست تا ببالیدن جنین
فراخ می شود و بی حس ست تا از ثقل جنین ایذا نیابد و عصبی از دماغ بسوی رحم
آمده است که از آن حس منافی می کند و بلذت مباضعت متلذذ می شود و بهمین عصب
رحم شرکت از دماغ دارد و رحم نابالغه از مثانه خرد می باشد و هنگام حیض مثل مثانه
می گردد و در حمل از آن کلان تر می شود و هنگام حیض نسجی که بکارت عبارت
ازانست در بیشتر ابدان بسبب ثقل و کلانی رحم پاره می شود و رحم را دو طبقه است
خارجی و داخلی در طبقهٔ داخلی رگهای بسیار اند که افواه آنها در جرم رحم بطور مغاک
واقع اند و این را نقر الرحم گویند و غشای جنین بهمین نقر مرتبط می باشد و طمث از همین جا می آید و غذای
بچه هم از همین موضع میرسد و این طبقه دو خانه دارد یکی ایمن و یکی ایسر و گردن هر دو
یکی ست و دیگر حیوانات را خانها بقدر تعداد پستان آنها می باشد و بهانقدر

خانها واشته باشد و در باطن این طبقه طوقیست مستدیر عصبی و در وسط این طوق ثقبی
مانند الیه واقع ست و بران تو زوائد اند مثل بواسیر و طبقه خارجی مانند غلاف محیط
بطبقه باطنی ست و خصیه زنان بنسبت خصیه مردان کوچک و مستدیر و هر دو را
غشای جداگانه است لیکن کیس که مجلل غشاست یک ست و اوعیه منی چنانکه در مردان
از انثیین بقضیب آمده است در زنان نیز بوساطت قاذفتین قاذف در رگ معوج
از بیضتین بجانب خاصرتین رفته و تا بجالبین رسیده و هر دو طرف آن مرتبط با رباطین
ست باز اندرون فم رحم برگشته و طرفیکه مربوطست برحم آنرا قاذف الرحم گویند پس
جانب راست را قاذف یمنی و جانب چپ را قاذف یسری خوانند و بر کناره فم رحم
دو زائده ست که آنرا قرنی الرحم نامند و عنق رحم در بعض زنان مائل بیمین
و در بعضی مائل به یسار می باشد و عانه نسوان به نسبت عانه مردان اگرچه
بظاهر کم ست مگر در باطن عمق و جوف بسیار دارد و مجرای بول زنان بالای
فم رحم بفاصله یک انگشت کسری کم واقع ست و این مجری در طول بیشتر
دو انگشت می باشد و فم رحم جانب زیرین مجرای بول ست و زنانی که حامله
نشده باشند بیشتر نفس رحم ایشان پنج انگشت در طول و عمق یک
انگشت در طول می باشد و آن رحم چار شرائین تعلق دارد و عروق هم چهار اند
و انابیب جاذبه در رحم بسیار اند و در بلاد معتدله شروع بلوغ یعنی اجرای
حیض از سال چهار دهم میشود و در بلاد حاره از سال دهم و در بلاد بارده
از سال بستم و خون حیض در بیشتر زنان بقدر نیم رطل می براید و مدت
اکثری آن چهار روم ست و شکل رحم مع استخوان گرد و پیش ازین نقشها باید دید
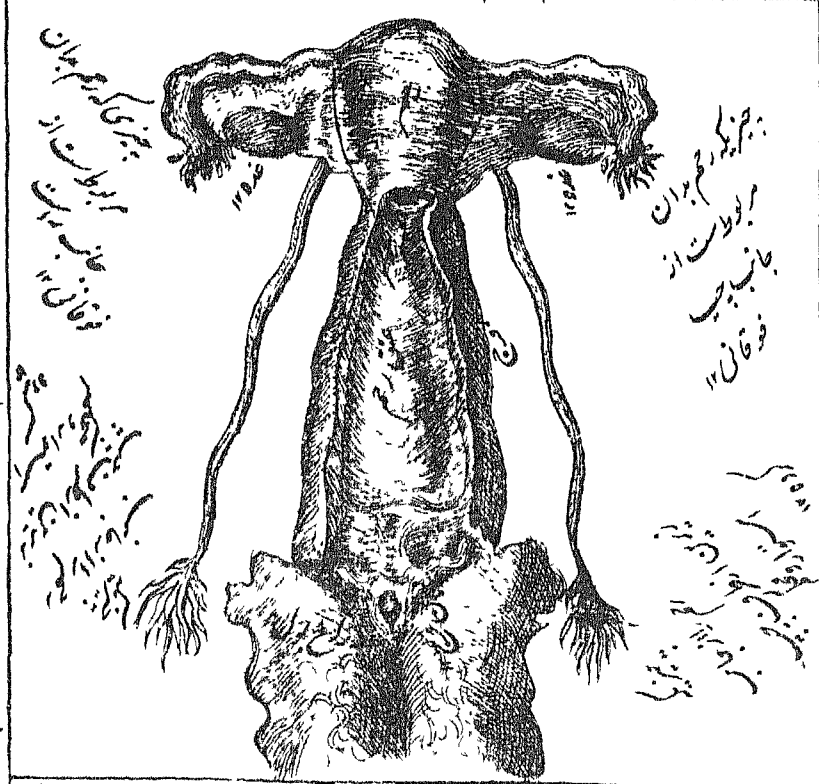
تصویر رحم و فم آن مع عنق و فرج
صورت استخوانهائیکه دران رحم تعبیه است و استخوانها بدان محیط اند
استخوان سرین ۱۲

اما کیفیت استقرارِ نطفه بر سبیلِ اختصار بیان کرده می شود که هرگاه در
رحم منیِ مرد و زن که صلاحیتِ تکون داشته باشد باهم ممزوج شده قرار یابد و از عوارضِ
خارجی و بدنی و نفسانی که باعثِ زلقِ منی بود مامون ماند از قوت عاقدهٔ منیِ مرد و از قوت
منعقدهٔ منیِ زن غلیانی دران پدید آید و چهار نقطه مانندِ حباب پیدا می شود یکی بمحلِ قلب دوم
بمحلِ کبد سوم بمحلِ دماغ چهارم بر مجموع محتوی گردد و این غلیان در یکهفته تمام می گردد که
آنرا احالهٔ اولیٰ گویند بعده نقطهای سرخ پدید آیند که آن منافذِ عروق اند و این در چهار
روز کامل می گردد و این را احالهٔ ثانیه خوانند بعده علقه گردد و تکمیلِ این بستی روز میشود
و موسوم به احالهٔ ثالثه است پس ازان مضغه که بعضی اعضا از یکدگر متمیز شوند و قدری
از خونِ حیوانیِ طمثی بران ترشح کند و مستعدِ قبولِ صورتِ حیوانی گردد و تکمیلِ این در
دوازده روز می شود و این را احالهٔ رابعه نامند بعده مزاجِ ذکوری و انوثی از جانبِ مبدأ
فیاض بنظرِ غلبهٔ منیِ طرفین فیضان یابد و اعضای اصلیه بسه روز کمال پذیرند و این را
احالهٔ خامسه گویند پس ازان جملهٔ اعضا و عروق و مفاصل بظهور آیند و این احالهٔ سادسه
باشد که در نه روز اتمام پذیرد مگر این تعداد اکثریت نه کلی الا خلقتِ مرد به نسبتِ زن
بزمانهٔ قلیل می شود پس تا مدتِ شش ماه نشو و نما پذیرد و همین اقل مدتِ حمل ست و چون
منی در رحم استقرار یابد هر دو روزی چند غشای پدید آید چنانکه بر شیر پوستی تنک از
داشتنِ ساعتی پیدا می گردد و دریحالت علقه نام می نهند و چون لحم گردد مضغه خوانند
چون مصور شود جنین نامند و جنین چند ایام تکمیلِ خلقت خود بحرکت می آید و در
سه چند ایامِ حرکتِ خود تولد نماید و آنچه که به هشت ماه تولد یافته باشد اکثر می میرد چرا که
در ماهِ هفتم بسبب اتمامِ خلقت جهتِ خروج بحرکت و اضطراب می آید پس اگر صحیح المزاج

و قوی الخلقه است خرق غشیه نموده بر می آید و اگر قوتش مقاوم خرق نگردید الم
می گردد پس اگر نهایت ضعیف ست در زیر آن می میرد و الا بعد خروج و اگر
آفتی و صدمه قلیل رسیده باشد و تا ماه نهم در رحم ماند پس کسل و باصلاح
می آید و بعافیت تمام تولد می کند و باید دانست که قدری خون طمث غذای
بچه می شود و قدری جانب پستان می رود جهت ذخیرهٔ مادهٔ لبنی و قدری
در رحم می ماند جهت سهولت خروج جنین و همین خون نفاس مندفع می گردد و بر جنین
سه غلاف می باشد یکی مشیمه که آن غشائی ست ذی صفاقین رقیقین که
در میان آنها نسج عروقی ست این مشیمه محیط است بغشای دیگر که مسمی بغشای
لفافی ست و این غشا مصب بول ست و بول جنین از راه ناف می آید نه
از راه احلیل بلکه در رحم مجرای احلیل بس تنگ می باشد چه اگر در رحم بول
مجتمع می شد رحم از حدت و لذع آن اذیتی می یافت و بعد این غشا غشای رقیق تر
ست که دران فضله عرقی ست و چون بسبب لطافت غذا فضله برازی
کم می شود احتیاج بغشای رابع نیفتاد و باید دانست که از روی حس لامس نطفه بهفتهٔ
چهارم از روز استقرار بقدر بندق محسوس می شود و بهفتهٔ پنجم برابر یک انگشت
و بهفتهٔ ششم مائل باستدارت محسوس می گردد و بهفتهٔ هشتم بقدر دو انگشت و بماه سوم
بقدر شش انگشت و بماه پنجم ده انگشت و بماه هفتم پانزده انگشت و بماه نهم بست انگشت
و در وزن بقدر دو رطل می باشد و کبد و کلیتین جنین به نسبت دیگر اعضا قدری
کلان می باشد و جمله عظام جنین به نسبت غضروف می باشند و سر جنین در عرض
بمقدار عرض هر دو منکبین ست و شکل رحم در حالت قریب وضع حمل قسیان کدو میگردد

صورت بودن جنین در رحم و تولد طبعی و غیر طبعی آن و توام بودن دو طفل ازین اشکال ظاهر میشود
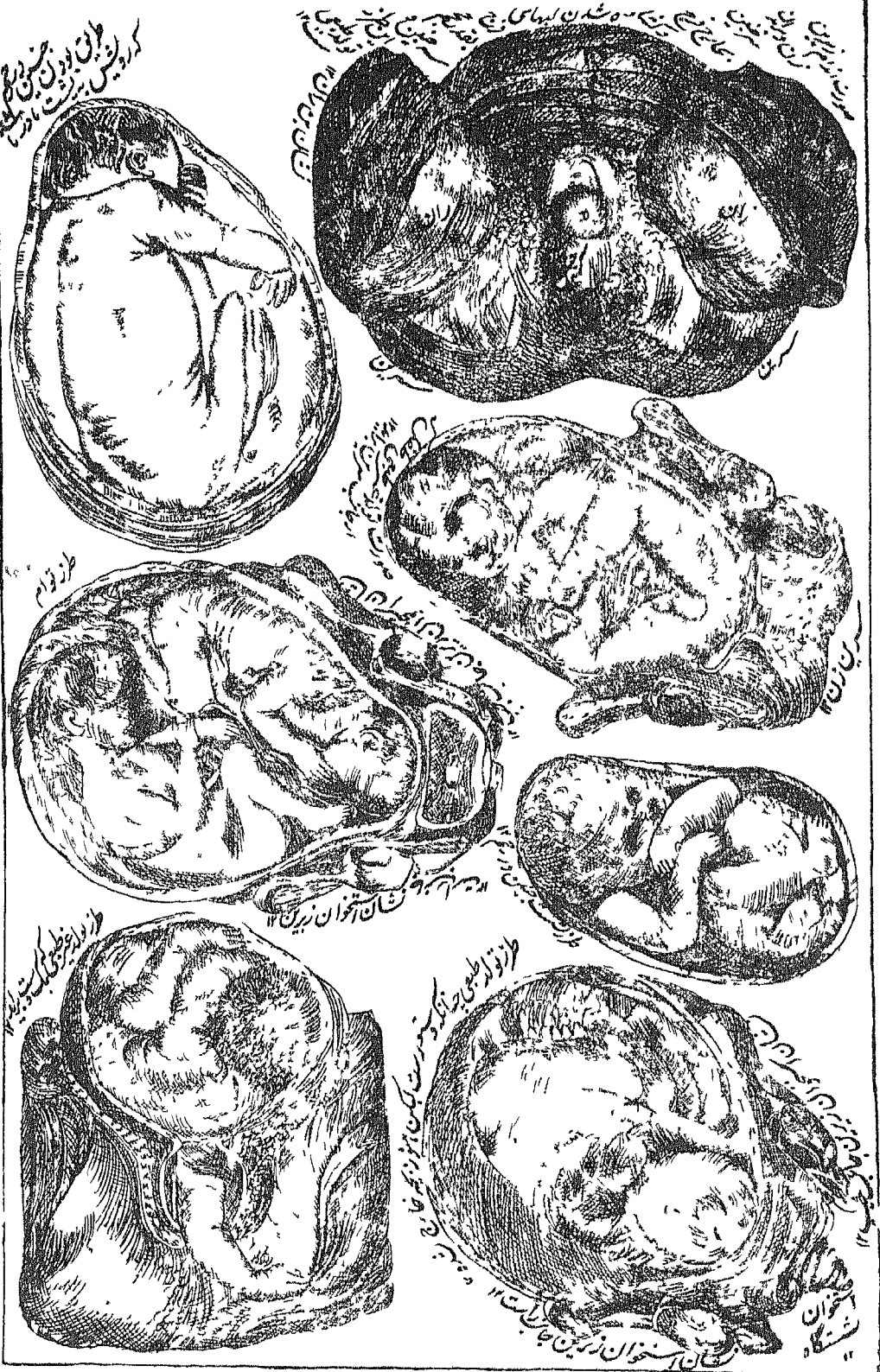
مقدمهٔ دوم در بیان علامات حمل اول حبس طمث دوم بخوابی قریب وضع سوم
حرارت چهارم غثیان و قی پنجم بدهضمی ششم بیقراری هفتم بزرگی پستان و برآمدن رطوبتی
ازان هشتم سواد و کلانی حلقهای سر پستان نهم حرکت جنین دهم کلانی شکم و عانه و یازدهم خشک
و تنگ شدن فرج یازدهم بهم پیوستن فم رحم دوازدهم اندکی ورود ناف و فرج پدید آمدن سیزدهم
اکراه از جماع چهاردهم قشعریره بعد از جماع پانزدهم کدورت بیاض چشم شانزدهم میل بخوردن انگشت
و گل هفدهم نفرت از لحم و برگ تنبول و جز آن هجدهم سستی و گرانی و خواب بسیار باوائل حمل نوزدهم
شهوت و غثیان و سرعت نبض بستم غلظ و عدم استوای قاروره بست و یکم التوای ساقین بست و دوم
پدید آمدن وجع در خاصره در بعض امزجه بست و سوم تهیج اطراف در بعض نسوان بست و چهارم
میل باشیای حامضه و حریفه بست و پنجم اعتقال طبع در بعض امزجه اما علامات ماده و نر آنست
که در نرینه بول رنگین بود و سینهٔ راست کلان تر باشد و سر پستان سرخ گردد و حرکت جنین جانب
راست محسوس شود و زن خفیف الحرکه باشد و میل بچیزهای لطیف پدید آید و در ماده اکثر زحیر و یبس
در شکم آید و درد و نشتر درد از زیر ناف و فرج برخیزد و رونق رنگ برود و بطی الحرکه باشد و حرکت
جنین بیشتر در چپ بود و سینهٔ چپ کلان و سر پستان سیاه و قاروره سپید بود و اشتهای کاذب
عارض شود و هرگاه در حمل شک واقع شود امتحانش آنست که عسل در آب سرد آمیخته وقت
خواب بزن بنوشانند اگر مغص و پیچش در ناف افتد حامله باشد دیگر تمام روز صوم دارد
و قبل از افطار عود یا چیزی دیگر خوشبو در ظرفی محفوظ که بوی آن از آن برآمدن نه دهد بسوزند و قمعی
دران محکم کند و سر دیگر آن را در فرج دارند پس اگر بوی در بینی محسوس شود حامله باشد دیگر
سیر یا مشک بعد صوم بر دارد اگر بوی آن در نیابد حامله است دیگر زراوند کوفته بعسل
آمیخته بصوف کبود پیچیده بر دارد و تمام روز روزه دارد پس اگر طعمی شیرین در دهان

در یابد پسر زاید و اگر تلخ دریابد دختر زاید و اگر هیچ مزه در نیابد حمل نباشد **باب اول**

در تدبیر حبالی هرگاه نطفه استقرار یابد از جستن و بار برداشتن و صیحه کردن و از امتلاء و غضب

و خوف و غم و اکل اشیای مدره و فصد و اسهال اجتناب نماید خصوصاً پیش از ماه چهارم و بعد ماه

هفتم و در حالت ضرورت اسهال بلین خیارشنبر اکتفا و رزند و از کثرت جماع و خوردن اشیای نفاخ

و قابض پرهیز کاید و مشی می نموده باشد و استعمال مفرحات یاقوتیه و تریاق و مثرو دیطوس

و دواء المسک مناسب ست و غذای گوشت بره بکباله و سیب بهی و کمثری و انار و انگور و میوه

حسب مزاج مناسب **و امراضی که حبالی را ظاهر گردد یکی** از ان قی و غثیانست پس اگر مفرط

باشد به تسکین آن از طباشیر و پودینه و انار دانه و زرشک و دانه هیل و امثال آن پردازند یعنی اگر

حامله حار مزاج یا بلید یا موسم حار باشد زرشک انار دانه ترش و سماق و پودینه هر یک چهار ماشه

و فلفل سیاه چهار دانه و نمک بقدر حاجت در آب سائیده بلیسانند یا طباشیر کبود و دانه هیل

یک یک ماشه در شربت انار ترش یا سکنجبین لیمو آمیخته بلیسانند اگر بارد المزاج یا بلید یا موسم بارد

باشد مصطکی رومی دانه هیل عود خام طباشیر هر یک بقدر یک یکماشه در شربت انار شیرین

حل کرده بلیسانند یا عود خام مصطکی رومی دانه هیل پودینه هر یک چهار ماشه در صره بسته

در یک پاو عرق الایچی سپید جوشانیده هرگاه نصف ماند صاف نموده نبات یک توله آمیخته

بنوشانند و اطبای فرنگ در همچو حال ارسال علق بر معده و کنینگ گلاس که قسمی از شرط

و بلسٹر یعنی ضماد آبله آور و مسهل نمک تجویز کرده اند مگر مارا احتناب ازینها می باید **دوم**

سوزش سینه پس تدبیر آن نوشیدن سحیق زهر مهره در گلاب ست از نبات شیرین کرده

و آنجا که شکایت نزله بود بجای گلاب عرق بادیان دهند و حکمای فرنگ در همچو حال مغنیسیا

ولیکوار پوٹاسی و قصب الذریره و دیگر ادویه تلخ می دهند **سوم** درد سر پس قرص مثلث

ضماد سازند و رواج طلیه گویند و حکمای فرنگ درین حالت فصد میکنند و مردم را احتراز از آن
واجبست **چهارم** خفقان پس استعمال مفرحات می باید **پنجم** تهبیج اطراف پس روغن گل
و سرکه با نمک و سرکه مالیدن یا برگ عنب الثعلب سبز سائیده طلا کردن مفیدست
ششم خارش یا جوشش اندرون فرج یا بیرون آن پدید آید پس لعاب ریشه خطمی با
گل سرشو طلا کردن و از آب دوغ یا شیر یا آب هندوانه شستن مفیدست **هفتم** عضلات
پشت و شکم متشنج شوند درین صورت روغن گل مالیدن و از پشک و آرد جو نان پخته تکمید
مفیدست **هشتم** پدید آمدن خون حیض پس برداشتن صره از پوست انار ولایتی و سرمه سیاه
و شب یمانی و مازوی سبز و طین مغره و گل ارمنی و امثال آن سودمندست **نهم** درد شدید
در فرج پدید آمدن علاجش مستلقی داشتن حامله و اگر عظیم البطن ست پس عصابه از شانه
و کتف بسته شکم را بردارند **دهم** انحراف یا میلان رحم یا بچه و برای این کار عمل
یازدهم حبس بول این مرض باعث انضغاط رحم ست مر مثانه را درین حالت گذاشتن
قاثاطیر خیلی انسب و اگر بسبب رحم روده مستقیم منضغط شود و براز را خروج کردن ندهد پس
بعمل ید اصلاح آن امکان پذیرست باری این مرض از آثار اجل توان شمرد و دیگر اعراض
و امراض هرچه لاحق شوند مداوات آن از روی کتب مبسوطه حسب حال هر مرض بار تعایت
قوانین و مزاج حبالی نمایند و هرگاه ماه نهم شروع گردد هر روز روغن بادام بر نهار خورانند
و از چیزهای حابس و قابض و غلیظ پرهیز نمایند و استحمام نمایند و بر شکم و پشت روغن شبت و بابونه
و کنجد بمالند و اغذیه چرب و شیرین بدهند تا وضع حمل باسانی گردد **باب دوم** در تدبیر وضع
باید دانست که تولد بر دو گونه است یکی تولد طبعی که بچه بلا صعوبت و خوف هلاک ام و مولود
برآید دوم غیر طبعی که ضد آن باشد اما علامات تولد طبعی آنست که اول سر بچه

نمود اگر دردوم راه برآمدن جنین آنقدر وسیع باشد که سر جنین ازان راه برآمدن تواند سوم
بی استعانت بالادوات وضع حمل تواند کرد چهارم بوقت معتدل آثار ولود پدید آید و از
علامات تولد غیر طبعی آنست که وقت زائیدن باطالت کشد دوم بجای عضوی عضوی
دیگر برون کند سوم سه یا چهار بچه در رحم باشند چهارم آثار تشنج پدید آید پنجم قبل از وضع خون جاری شود
ششم رحم یا کدام غشائی منهتک شود و حبالی را سه مرحله طی کردن ست یکی ازان از
ابتدای شروع درد ست تا آنکه فم رحم بالکل گشاده شود دوم بعد گشادگی فم رحم تا زمان
ولود مولود ست سوم پس از ولادت تا برآمدن مشیمه ست که آنرا قابلهای هند آنول
گویند پس علامات شروع مرحلهٔ اول آنست که چند روز قبل از تولد هنگام شب
بیقراری می باشد دوم خالی شدن خاصرتین که دایهای هند آنرا کوکهین چهوٹنا
می گویند سوم برآمدن چیزی لزج خون آلوده چهارم باربار حاجت بول برآمدن
پدید آمدن و این علامت بقریب ترین زمان ولادت ظاهر می شود و این چهار
علامات محمود هستند پس بآغاز مرحلهٔ اول درد ها که می خیزند دو گونه هستند
یکی درد کاذب دوم درد صادق که آنرا قابلهای هند جهوٹی پیرین و سچی پیرین
می گویند علامت درد کاذب آنست که در امعا بجاهای متعدد درد می شود و تسکین
می یابد و شدت این درد کم از شدت درد صادق می باشد و علامت
درد صادق آنست که از پشت و رحم بر می خیزد و کلفت و قلق و شدت وجع بسیار
می باشد و بعد این درد فم رحم بتمامه گشاده می شود و گاهی مقارن این وجع
لرزه براندام حبالی پدید می آید و بعد فراخی فم رحم باز درد صادق بر می خیزد که آن
برارندهٔ جنین ست و همراه این درد گاهی غثیان و قی هم می شود بلکه قی در هیچ حال

معین و مفید ست لیکن هرگاه مرحلهٔ اول اطالت کشد و آثارِ آغازِ مرحلهٔ دوم پدید آید
و رنگِ چهره سرخ گردد و عرقِ سرد بسیار آید و تشنج در اطراف باشد پس در هیچ حال
تاخیر نباید کرد زیرا که تأخیر درین حالت خطرناک ست و دلالت کند بر انشقاقِ رحم و غشی و در میانِ این دردها زمان
راحت هم هست و درد بوقفه بر می خیزد لیکن هرگاه زمانهٔ ولادت بس قریب رسد
دردهای متواتر بر می خیزند و این را قابلهای هند تابڑ توڑ کی پیرین می گویند و در اثنای
این دردها رطوباتِ زهدان و آبِ گنده خارج می شود و احتیاج اجابت معلوم می گردد
و بول بار بار متواتر می آید و باین دردها در تولدِ طبعی پیشانی و بینی و لب و زنخ تا
گردن بر می آید و بدر رود و باقی جسم بر می آید و گاهی جمله جسمِ جنین از یک درد بر آید
مگر زن را نفس بالا کشیدن و در زحیر زدن مفید هست و عانه را بعدِ تولدِ جنین سخت محکم می بندند تا سهولت
بر اخراجِ مشیمه شود و باز نگردد و بمرحلهٔ اول سرِ جنین تا انتهای عانه می رسد و بمرحلهٔ دوم
تا بفرجِ داخلی می رسد و بمرحلهٔ سوم تا بفرجِ خارجی رسیده لبهای فرج فراخ می شوند
و درین تولدِ طبعی کارِ قابلهٔ هوشیار همین قدر هست که خیطی را که مابین فرج و مقعد ست
و آن را بزبانِ هندی سیون می گویند دریدن ندهد و طریقش همین که تا زمانی که سوراخ
فرج خوب کشاده نشود سرِ جنین را آمدن ندهد و هرگاه خوب کشاده گردد بتدریج
سر را بیرون آرد و باین وضع وضعِ حمل نماید که سر بخطِ مستقیم آید یعنی مؤخرِ راس
جنین بمقابلِ محل روییدن پشم و زنخ بمقابلِ مقعد بر آید بعده سرِ طفل را بدست
گرفته آهسته آهسته تمام جسم بیرون آرد و برای این کار کم از سه دایهٔ هوشیار
نمی باید اکنون در عمرِ خود ندیده ام که زنی سالم ازین صدمه مانده باشد و این
بسببِ نااهلی قابله است و در تولدِ طبعی جز این تدبیرها تدبیری دیگر نمی باید مگر قابلهای

این زمانه که بسن قابله هستند سرِ طفل بدست گرفته می کشند و دستِ خود را اندرون داخل
می کنند بهمین جهت انشقاق زیاده تر می شود و این بیهودگی از برای سرعتِ ولادت طفل
می آرند و دلیلِ حسنِ خدمتِ خود می انگارند حال آنکه درینچنین حال بحرکتِ دافعهٔ رحم و بارِ طفل
اکتفا کردن می باید مگر چه باید کرد که بسببِ شیوعِ جهل در میانِ مردم رسمِ مشورت از طبیب
درینچنین حال برخاسته است بلکه اطبا خود از نادانیِ خویش بیگانه ازین مراحل گردیده اند
و بعدِ تولد باید که نافِ بچه دو انگشت گذاشته از خیطی مستحکم بندد و بفاصلهٔ سه انگشت هم
خیطی مستحکم بندد پس در وسطِ این هر دو بند از مقراض قسان دار و تیز ببرد و هرگاه
مشیمه از رحم منفصل شود پس نال را در میانِ دو انگشتِ خود پیچیده از ابهام و سبابهٔ دستِ راست
نال را محکم گرفته هر دو انگشت تا بیخِ آن رساند هرگاه انگشتها تا بیخ رسد باید دانست
که مشیمه از رحم جدا گردیده پس از هر دو دست برارد تا آسیبی نرسد و بعدِ اخراجِ آن دست
بر شکم و عانه گذاشته ببیند که رحم بر حالتِ اصلی خود یعنی تنگی و بر عود کرده است پس از
عصابه و رفاده بر بندد و بخواباند و نوعی حرکت کردن ندهد تا رحم از جای خود برنگردد باید دانست
که در خروجِ مشیمه بسه سبب توقف می شود یکی آنکه قوتِ مسقطهٔ رحم ضعیف گردد دوم کنج
و کاواکیِ رحم بی ترتیب باشد و از وسطِ خود برگردد سوم مشیمه با رحم پیوند دود در صورتِ
اول از نهادنِ دست بر شکم معلوم خواهد شد که رحم بصورتِ تدویریِ خود میل نکرده است
بلکه مترهل و مسترخی در تمامِ شکم محسوس خواهد شد و درینچنین حال کشیدنِ مشیمه موجبِ هلاک
مریضه است پس باید که عصابه بر شکم محکم بسته از دست بمالد یا دست را اندرونِ رحم
کرده رحم را اندکی حرکت دهد تا رحم بصورتِ تدویریِ خود گرایید و از قوتِ مسقطهٔ خود
دستِ معالجه را بیرون کند و در صورتِ دوم در رحم دو خانه محسوس خواهند شد پس

و هم چنین از مشیمه نصف خواهد ماند ۱۲

اندکی استعمال مُدرّات مثل انیسون نموده آهسته آهسته دست خود را از جا بپیچ و خور رو داده
آن سوراخ ساییده مشیمه را کشد و در صورت سوم که بس عسیر التدبیر و مهلک است چنان
محسوس خواهد شد که خون خواهد آمد و قوت دافعهٔ رحم دفع کردن نمی تواند و در دیگر وقت
مشیمه است موجود بود و با این همه مشیمه بر نمی آید پس درین صورت باید که ناخن را درست گرفته
و تا بمحل التصاق مشیمه ساینده آهسته آهسته مشیمه را کشد لیکن باید دانست که اگر اندکی
ازین ملتصق خواهد ماند پس مریضه بعارضهٔ تپ یا استحاضه یا ورم رحم چندی بر بستر رنجوری
گذرانیده بعالم جاودانی خواهد شتافت اما ولادت غیر طبعی که عسر الولادت عبارت
از انست بر شش گونه می باشد یکی آنکه زمانهٔ وضع بطالت کشد و این را شش اسباب است
اول اینکه قوت دافعهٔ رحم ضعیف گردد که تدبیر اخراج جنین ظهور پذیرد و درد شدید بدفعات
و مرات بفاصلهٔ چند چند ساعات شود که آنرا قابلهای هند تهندی پیڑ می گویند پس
درین حالت تقویت قلب به مدرات باستعمال آوردن باید و گاهی ضعف دافعهٔ رحم از
امتلا و کثرت خون می باشد پس هر گاه کثرت خون متحقق شود از فصد ماله آن کنند و خون نهایت کمتر برآرند
تا موجب ضعف قوت نگردد و گاهی اطالت وضع بسبب عجز قوت دافعهٔ رحم بباعث کثرت اجتماع رطوبات و آب
در پردهٔ مشیمه که در آن بچه جنین می باشد پدید آید درین صورت از بال کبوتر یا میل نازک آن پرده را
اندکی بشگافند تا کثرت آب بنقصان آرد و باین صفت شگاف نماید که آب قطره قطره از ان برون رود نه
اگر آب یکباره قبل وضع حمل خارج خواهد شد رحم از صدمهٔ وضع حمل خواهد شگافت چه این پرده
و رطوبت هم حافظ رحم است از صدمهٔ عضوهای جنین و دوم بصلابت فم رحم یا ضیق آن
باشد و این امر از حس لمس معلوم می شود پس بطبیخ محللات نشانیدن و تطویل کردن
مفید است و پیخال کبوتر با عاقرقرحا ساییده بشهد آمیخته طلا کردن فم رحم ساییدن

مثل درست الماس و گل ... و زعفران با شهد ... معتدل ۱۲

... حجم ... ان در ... ضیق را ۱۲

سسو د بستد و مجرب نفیر ست سوم بباعث صلابت مشیمه بود این هم از جنس لمس
می توان دریافت پس مشیمه را از ناخن یا جزآن بشگافند چهارم اینکه فم رحم منحرف
و مائل شود و این بیشتر زنانی را که عانه شان فراخ باشد عارض می گردد و درین صورت
باید که مریضه را است خوابانیده و دراز کشیده وضع حمل نمایند پنجم بباعث پری مثانه از بول
باشد درین صورت هم استعمال مدرات می باید ششم بباعث صلابت و کبر اعضای جنین اطالت
در وضع حمل افتد و درین حالت علاجی نیست هفتم صغر رحم یا استخوانهای که محیط رحم هستند
یا عظیم البطن بودن حامله قبل از حمل و این حالتها را نیز چاره نیست مگر در جمله حالات طبیب را
باید که قابله را مداخلت ندهد که بخیال سرعت ولادت دست را اندرون برده جنین را بکشد
چه درین حالت احتمال شگافتن رحم یا منقلب و متغیر شدن جنین ست از وضع طبعی خود بلکه
طبیب را باید که بکلمات تسکین بخش قلب مریضه را قوی گرداند و مصابرت بر دردها فرماید و اولیا
مریضه را اطمینان بخشد و باخلاق تمام بدلدهی و تشفی مریضه پردازد و اشیای منومه بویاند
و درین باب شمیدن کلوروفارم که داروی بیهوشی ست خیلی نافع خواهد بود دوم سبب
عسر ولادت انست که از هیأت خاص که برای خروج ست برگردد یعنی بشکل طبعی خارج
نشود و علامتش انست که بجای خروج سر کدام عضو دیگر نمودار شود سوم سبب عسر ولادت
انست که بچه در رحم بمیرد و علامتش یکی انست که لرزه براندام زن پدید آید دوم کرب
و بیقراری سوم تلخی دهن چهارم تعفن و بدبو محسوس شدن بحامله و از دهن آن
بدبو محسوس گردیدن بدیگران پنجم ترهل ششم سرد و ملمس شدن شکم هفتم گرانی
شکم هشتم برآمدن خون متعفن از رحم نهم غشی و ضعف حامله دهم غیر منتظم بودن نبض
یازدهم آناً فاناً متغیر شدن رنگ و نبض و درین حالات دایها که بلقب خونین دایه

مشهور اند اعضای جنین را ترشیده بر می آرند و حکمای فرنگ جهت این کار آلات لطیف
و بهتر طیار کرده اند شرح هر یکی از ان آلات و ترکیب استعمال آن مع دیگر متعلقاتش طولی
می خواهد و این مختصر گنجایش آن ندارد لاجرم برهمین قدر اکتفا کردم

باب سوم

در تدبیر آن بعد ولادت و بستن رفاده و عصابه باید که در مکان محفوظ و تاریک نگاه دارد
و نوعی حرکت و جنبش کردن ندهد اگر زن بارد المزاج و موسم بارد باشد سبوس گندم
و خردل و اسپند و گوگرد و فلفل بخور کنند و از افروختن آتش و بند کردن منافذ هوا مکان را
گرم کنند و تا نشاسته و زنجبیل در روغن گاو بریان کرده نبات آمیخته بخورانند و شیره بادام
و پسته بنوشانند و دیگر تدابیر تسخین و تقویت مرعی دارند و بعد سه روز نان گندم با شوربای
مرغ دهند و غذا به پری معده و سیر نخورند و اگر بارد المزاج ضعیف المعده باشد پس بجای
حریره و حلویات صرف آب گوشت مرغ یا کبوتر بچه دهند و بعد سه روز نان گندم با شوربای
مرغ یا کبوتر یا تیهو یا دراج یا سمانی که در موسم قلیل داشته باشد خورانند و اگر حار مزاج
و موسم حار باشد پس حلویات معتدله دهند و بخور کبریت و خردل نسازند غرض که مراعات
این امور منحصر بر رای صائب معالج است و بهترین اشیا برای امزجه حاره شیر گاو و
و بجای آب استعمال آب چای ختائی یا عرق بادیان یا عرق بادرنجبویه یا عرق عنب الثعلب
یا گاو زبان حسب مزاج مناسب و بدفعات خوردن طعام قلیل قلیل مولد شیر کثیر است
و باید که شیر را از کشیده یا تکیه زده یا بهر طریقی که بروی گران نیاید بنوشاند و آب بچه
در عوام مشهور است که دراز کشیده نوشانیدن شیر موروث ریختن ریم از گوش طفلست
اصلا اصلی ندارد و غم و غضب و دیگر اعراض نفسانیه مفسد شیر هستند و بهترین شیر
شیر مادر است و مرضعه باید که از جماع اجتناب کلی دارد و نوشانیدن شیر موجب

سبکی و صحت شیر و مزاج زن ست و اگر بچه قادر بر کشیدن و نوشیدن شیر تمام نباشد
و بسبب فراوانی شیر تمدد و سختی بود پس باید که از طفل دیگر بکشانند یا مجذابه از آبگینه
ساخته بکشند و صورت آلهٔ مذکور بدین گونه است
ثقبهٔ آ را بر سر پستان می چسبانند و از ثقبهٔ ب شیر می کشند **باب چهارم در تدبیر مولود**
بعد وضع باید که تا سی روز بچه را از خشکی هوا نگاه دارند و ناف او را که بمشیمه اتصال دارد از
بابهام و سبابه گرفته از طرف شکم بجانب مشیمه آهسته بمالند تا آنچه درو از اخلاط و ریاح
باشد بیرون رود پس بریسمان نرم که از روغن چرب کرده باشند روده را از دو جا بندند
یکی متصل ناف دوم بفاصلهٔ دو سه انگشت از آن و بعده روده را باهن تیز از درمیان متصل
کنارهٔ بند دوم ببرند پس از آن خرقه بروغن زیت آلوده بران نهند و عروق الصفر و
دم الاخوین و انزروت و کمون و اشنه و مر علی السویه باریک سوده بر ناف مقطوع
که گاه بپاشند تا زود خشک و ملتزق شود و اگر قدری مشک در آن گذارند باعث
حفاظت طفل از مرض ڈبّه و جموکه هست مولف این اوراق اطفال خود را ادام الله عمرهم
دانهای مشک در ناف گذاشته است گاهی عوارض مذکوره پیدا شدن آنها نگردیده اند
و شستن آلایش طفل از آب گرم و نمک و اسفنج و صابون و غسل دادن بآب گرم صابون
بهتر است و احتیاط کنند تا آب بگوش و دهن و چشم طفل نرسد و اگر از طبیخ قسط و سماق
و حلبه و صعتر و برگ کابلی غسل دهند هم اولیست و بعد غسل بخرقهای ملائم و گرم بپیچند
و طریق غسل آنست که قابله سینه اطفال را بر ذراع ایسر خود نهد و بدست راست
غسل دهد و مالش کند دستها و پایهای طفل را بجهات مختلفه برد با آهستگی و نرمی تمام
مثلا دستها را یکبار تا بکمر برد و یکبار تا بموخر سر رساند و همچنین پایها را به آنها برده و بعد

وهر دو ساقها متقاطع ساخته بسرین رساند و بازجمله اعضا را بهیأت بهتر آرد
وهر روز نشاسته را بروغن گاو تر کرده بر بدن طفل میرسانیده باشد و از عمر اعضا اصلاح
ودرستی عضو بشکل مناسب نموده باشد و بعد غسل و نشف رطوبات باید که تحت بر شکم
غلطانند بعده بر پشت بخوابانند و هنگام اغتسال بنرمی و آهستگی خنصر خود را بروغن آلوده
دبر طفل را منتفخ سازد و پیوسته بینی را از میل مدور الراس نقره یا پنبه بر سیخ پیچیده
صاف می کرده باشد و زیت الانفاق در چشم چکانند و چشمها را از خرقه نرم یا گلوله
نشاسته و روغن گاو از رمص پاک کنند و ناخن طفل تراشیده دارد و در روزی دو سه بار
تغمیز شانه کنند و هرگاه در سه چار روز روده ناف خشک شده بیفتد چیزهای مجفف مثل
خاکستر صدف و خاکستر پشم گوساله و رصاص محرق و هم خاکستر عصبی که بر پاشنه گوساله
می باشد سفید ترست و تا زمانی که نرمی در اعضای طفل ست و غایت این تا پنج
شش ماه است بچه را در قماط پیچیدن لازم دارند و بعضی قابلهای ناقابله از پستان
بچه رطوبتی بعنف شدید برمی آرند و بعرف خود دهانی و بانامی گویند احتراز ازان واجبست
و بچه را پیوسته در آغوش ندارند و لباس پهن و فراخ بپوشانند و دران خانه که بچه باشد
شعاع قوی رسیدن ندهند و اگر موسم شدید البرد نبود تا چهل روز در روزی یکبار
دو بار غسل دادن انسب ست بشرطی که طفل قوی الجثه بوده اگر ضعیف الجثه یا موسم
سرد ست پس بفاصله سه روز پنج روز غسل دهند و بهترین اوقات غسل اول روز
تا دو پهر و بمکان محفوظ یا حمام نیم گرم با آب گرم یا طبیخ اشنه و برگ و خاسه و غیره
و تدهین سره پسر را تا چار ماه و دختر را تا دو ماه کافی ست و هنگام تدهین طفل مهرها
پشت او را تا گردن از انگشت نرم بروغن چرب کرده نرم نرم بمالند اکثر اطفال

گریه می کنند و شیرینی خورند و باین تدبیر تغیر می شوند و چون هفت روز از ولادت گذرد
طفل را در مهد نهند و بلحن خوش ترنم کنند که مورث لذت طفل ست چنانکه از صدای
گریه نفرت دارند و تحریک مهد ریاضتی ست اطفال را و اگر در پس گوش و گردن و پای
ران زردگی پدید آید گل سرشو با برگ مورد یا برگ ده بپاشند و در موسم سرما صرف
پاشیدن گل سفید ست و سر طفل را چه در مهد و چه در آغوش پیوسته بلند دارند
و باید که از وقت تولد تا هشت پاس شیر ندهند تا خود اشتهای صادق پدید آید
و گریه کند و قبل از دادن شیر اندکی عسل بلیسانند و کام طفل بردارند و کام طفل
بهر چیزیکه بردارند گاهی از آن چیز مضرتی نمیرسد چنانچه مولودی را بعقرب سوده
و نبات کام برداشتند هرگاه عقرب آنرا نیش میزد ضرری پدید نمی شد و تا هفته در روزی
از سه بار زیاده شیر ننوشانند و مرضعه را باید که اول شیر خود سه بار بدوشد بعد
سر پستان در دهن طفل گذارد و بهترین شیر شیر مادر ست حتی که اگر پستان بی شیر
مادر هم مکد از اکثر امراض محفوظ باشد و تا سه روز باید که شیر مادر ندهند که ثخین ست
بل برادویه ملینه و عسل اکتفا ورزند و هرگاه افراط شیر باشد یا آنکه شیر از پستان
روان باشد پس اندک اندک و بتفرقه بنوشانند ورنه در حلق مجتمع گردیده براه
خواهد ریخت و موجب اذیت طفل خواهد شد و مرضعه را تبدیل سته ضروریه مراعات
حفظ صحت واجب ست و اگر مرضعه غیر مادر باشد پس باید که مرضعه جوان مابین
بست و پنج سال و سی و پنج سال باشد و معتدل الجثه و قوی العنق عریض الصدر
و عظیمة العضله و صلب اللحم و حسن الاخلاق و معتدل المزاج بود و از غضب
و غم و دیگر امور نفسانیه زود منفعل نشود و پستانش مجتمع غیر مسترخی و معتدل

و صلابت و لینت بود و شیر او معتدل القوام و المقدار سپید رنگ و شیرین مزه و قلیل الرغوه
بود و این اوصاف شیر مقدم ترین دیگر شرائط است و تعدیل قوام ازین معلوم می شود که یک قطره
شیر بر ناخن گذارند اگر سائل شود رقیقست و اگر ثابت باشد غلیظ و اگر مائل السیلان بوده متوقف
ماند معتدل ست و باید که بماه نهم بی گزند پسر زاییده باشد و فرزند او قوی صحیح المزاج
باشد و بعضی برانند که شیر دختر برای پسر و شیر پسر برای دختر مفید است و بر وضع حمل او
نه مدت کثیر گذشته باشد و نه قریب العهد بود و هنگام ارضاع از جماع و دیگر مفسدات
لبن محترز باشد و سه روز قبل از ارضاع اغذیه مناسبه خورانند و پیوسته تا زمان
رضاعت نان گندم و گوشت بره و دیگر اغذیه حسن الکیموس دهند و ریاضت معتدله
و اعمال ملایم کنانیده باشند و بعد شروع سال سوم فطام کنند یعنی از شیر باز دارند
و قبل از فطام هرگاه طفل را خواهش تناول غیر شیر پدید آید اندک اندک اغذیه مناسبه
دهند و چنانکه زمانه فطام قریب رسد در شیر تقلیل کنند و در غذا تکثیر نمایند

خاتمه باید دانست که مقصود بالذات درین رساله بیان بعضی اعمال ید
بود که مخصوص تقمیط و وضع حمل ست و بیشتر کتب متداوله ازان خالی هستند پس
برهمین قدر اکتفا کردم و دیگر معالجات امراض اطفال و تدبیر حفظ و صیانت اینها از روز وضع
تا زمانه نهوض برساله مستقله بیان کرده ام اگر مطلوب باشد
از رساله مذکور که موسوم به **علاج الصبیان** ست
باید جست حسبی الله و نعم الوکیل و نعم المولی
و نعم النصیر

الحمد لله رب العالمین که این رساله جنین تسوید شد طالبان و شغف شائقان
رهبر مبتدیان و اهل فهم و کمال را ارمغان بحواشی مناسب موضح مطالب اکثری
مشعر فواید جدید سرتاپا مفید زیب و زینت گرفته و هم از نقشهای رحم و جنین و صور
تولد طفل رشک ارژنگ و صنمخانه چین گردیده آب و رنگ انطباع پذیرفت و نقشهای که
بعد انطباع شانه کش طره حصول شدند آنرا در آخر این رساله جلوه زیبایش گردانید تا
متفحص دقائق در تلاش و جستجو پراگندگی لاحق نگردد و چون بعضی امراض اختصاص باطفال
داشت لهذا رساله علاج الصبیان ضمیمه این رساله نموده شد تا ناظر بکیفیت علاج اول سرمایه
علم تشریح و حقیقت طفل فراندوخته و بر غوامض امور کما ینبغی آگهی یافته وقت حاجت بمعالجه پردازد

و من الله التوفیق و بیده ازمة التحقیق

شکل رحم و فرج درمیان مثانه و معای مستقیم تراشیده نصف طولی
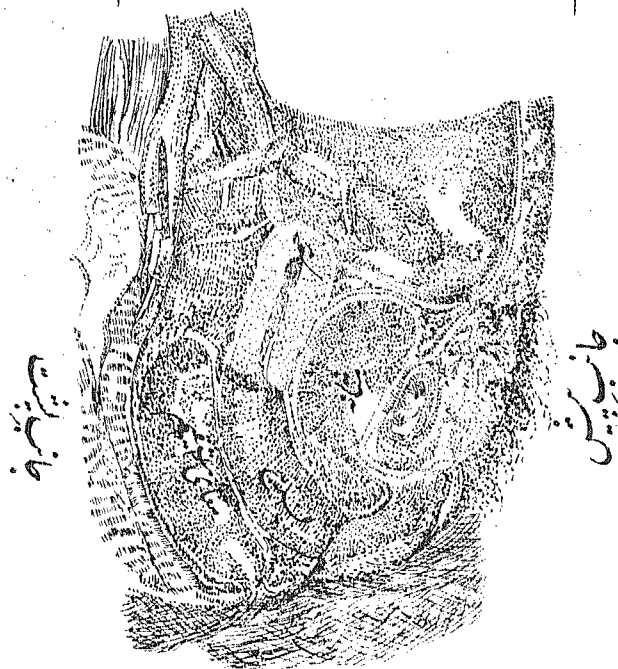
شکل جنین که از شکم بر آمده مع مشیمه
و ناف که یک طرف آن در
شکم طفل پیوسته و طرف
دیگر در مشیمه ملتصق شده
و شکم طفل چاک کرده
رگهائیکه از ناف
بدان متصل است
و طمث از ان
در رگها میرود
معاینه
کنانیده

تصویر جنین که شکم چاک دارد

و نسیج عروقی که در میان طبقهای مشیمه از عروق رحم تولد یافته و جمله یکجا شده بفم ناف پیوسته معاینه کنانیده

نقشه اغشیه مشیمه که آنرا شگافته جنین را بر آورده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

ز ابر افگند قطره سوی یم	ز صلب آورد نطفه در شکم
ازین قطره لؤلؤی لالا کند	وزان صورت سرو بالا کند

سپس حمد آفریدگاری که الم یک نطفة من منی یمنی ثم کان علقة فخلق فسوی فجعل منه الزوجین الذکر والانثی آیتی است از نشان صنعت او و نعت رسول مختاری که تهذیب اخلاق از بدو تکلیف عبادات بعد بلوغ جهت حصول طمانیت دارین نکته ایست از اسرار حکمت او و منقبت آل اطهارش و مدحت اصحاب اخیارش می گوید بنده اصغر حسین بن شیخ غلام غوث جعل الله مآلهما بالخیر که چون در هندوستان بجهت شیوع جهل و نادانی و تعاکس مضمون الرجال قوامون علی النساء علاج امراض بیشتر اطفال خردسال مفوض به پیرزالهای که از حلیه علم و عمل عاری بوده اند می شود و این امر موجب هلاک جمعی از آن معصومان می گردد معهذا برخی از وارسته مزاجان غرور و تبختر را بکار نمیبرند و آن مداوات آنها دست کش نمی شوند و ازینجاست که اکثری از گروه طبیبان هم بسبب قلت ممارست این وادی لابلد هستند لاجرم اوراق مختصر

موسوم به علاج الصبیان بضبطِ تحریر می آید و اکثر امراضیکه مخصوص بصبیان ست و سوای ایشان را نمی افتد اندراج می پذیرد من الله التوفیق و علیه التکلان

از جملهٔ امراضِ راس

ریح الصبیان ست که آنرا اُم الصبیان و فزع الشیطان و اُم الشیطان هم گویند علامتش آنست که دفعتهً بیهوش افتد و دست و پا بپیچد و چشمها بگردد و کف در دهن پدید آید بالجمله حالتی شبیه بصرع عارض گردد چنانچه فقیر اکثر اطفال را بدین مرض معالجه کرده ست و عوارض و آثارِ مرض را اندک اندک متفاوت مشاهده نموده طفلی دیدم که جبین و جفنینِ او متحرک بودند و سیاهی چشم جانب بالا متشنج شده تا آنکه سوادی در دیده مشاهده نشد و هر دو دست متشنج و مشت بسته و در تمام بدن اختلاج عارض شده و در بعضی هر دو لب و گردن مختلج بود و در بعضی نصف شق بدن اختلاج داشت و بعد این حالت طفل گریه کند و کسل و ماندگی عارض شود و علامت نوعِ مهلکِ آن آنست که زود زود دوره شود و شدائدِ دورهٔ دوم از دورهٔ اول بیشتر بود و تا آنکه بدماغ و سرهم تشنجی رود و هر دو پستان و دو رو منشق شوند پس باید دریافت که از مادهٔ گرم ست یا سرد مثلاً اگر غلبهٔ صفرا ست از حمی محرقه و حدت و گرمی ملمسِ بدن و نفس و خشکی و تشنگی و امثالِ آن توان دانست پس بتر طیب و تبرید کوشند با دویه و اشربه و سعوطات و ضمادات و طلیهٔ بارده و تلیینِ بطن بشیافات و ضمادات و خورانیدنِ ادویهٔ ملینه و مسهله چون طبیخ خطمی و خبازی و اصل السوسِ مقشر مرضوض و پرسیاوشان و شاهتره و بجکاسنی و تخم کاسنی و سپستان و عناب و سپستان و عنب الثعلب و برگِ گاوزبان و برگِ سنای مکی با مغزِ فلوس و شیرخشت و روغنِ بادام و دوشیدنِ شیرِ مرضعه بر تارک و چند قطره در بینی و خرقهٔ بشیر تر کرده بر سر نهادن

عسلِ خالص با عرقِ ادرک لیسانیدن سود مند ست و تعلیق عود صلیب و نوشانیدن
صلیب آن بعرقِ بادیان موثر چنانچه بیشتر اطفالِ خردسال را بدین مداوات صحت کلی
حاصل شده و برای تلیینِ طبع این مسهل مفید ست بادیان بیخ بادیان اصل السوس مقشر
بادر نجبویه اسطوخودوس مرو بهی تخم بدل مرصبر سهاگه بریان برگ سنای مکی مغز فلوس
خیارشنبر روغن بید انجیر که حکمای فرنگ آنرا کستر ائل گویند و عطرِ بادیان که بزبان فرنگی
اینسد ائل نامند هر یکی بقدرِ حاجت بدهند و این مرض اطفال را از حین ولادت تا پنج سالگی
بیشتر عارض میگردد و بعده بندرت وگاه باشد که بقروح و جوشش سر و اورام تحلیل رود و زائل
گردد و گفته اند صرع اطفال بعهد بلوغ خود بخود زائل می شود بشرطیکه سوء تدبیر واقع نشود
پس احوط آنست که اگر ماده قلیل بود هیچ دوا ندهند جز آنکه دست و پای او را برگیرند و مضطرب
شدن ندهند و بمعالجه مرضعه پردازند و از هرچه محرک این مرض ست طفل را محفوظ دارند
چون آوازِ هائله و نظر بسوی اشیای براقه و مهیب یا چوب و بر بلندی بردن و بلند داشتن
و ازینجاست که زنان اطفال را از دوش فراز کردن نمی دهند و از کرفس و گوشت گاو
و بز و جماع مرضعه را محترز دارند و بهترین تدابیر آنست که طبع اطفال را لین دارند و محتبس
شدن ندهند و مهد و ملابس او را از مشک و عود صلیب مبخر و ترگردانند چون
طفل بی سبب گریه کند از مقدمهٔ این مرض توان انست دوم **عطسهٔ متواتره**
و این یا از ورم حار باشد که در نواحی دماغ افتد **علامتش** حمی و دیگر آثار ورم
پیدا بودن **علاج** تبرید دماغ نمایند و روغن بنفشه و کدو و آب برگ کشنیز تر و برگ
عنب الثعلب سبز و کاهو و امثال آن و یا از برودت دماغ باشد پس بادروج
نرم کوفته از راه انبوبه در بینی دمند و گردهٔ گوسپند یا بز را بسیخ کشیده کباب نمایند

و آبی که از ان چکد دربینی قطور سازند و نیز زعفران با قدری قند نرم سوده به آب تخم خشخاش
گذارند و بخور آن به بینی رسانند و سرِ طفل بخرقه خشن بمالند و سیلخه بو یانند و بمرضعه
ایارج فیقرا دهند و زبانِ طفل را بخرقه خشن برگیرند و اندکی بکشند و نگاهدارند
تا آنکه لعابِ بسیار از دهن برآید و اگر طفل قوی البنیه و عطسه از حرارت بود و طبیخ
قشورِ حبّ المحلب بر سرش ریزند و مغزِ تخمِ خیارین و خرفه هر یک سه جزو مغزِ بادامِ شیرین
چار جزو با نبات نرم بسایند و بلعاب بزر قطونا حب مفرطح الشکل عدس ساخته زیر زبان
دارند و ربّ السوس دو دانگ و سمک لزل دو درم و تخمِ سلفاه با شیرِ مرضعه طبیخ داده
لعوق سازند و بتجربه مولف رسیده که در حار نوشانیدنِ سحیقِ زهرمهره با دانه هیل
و طباشیر و دربار و سهاگه بریان خورانیدن مفیدست و تلیینِ طبع و مسهل که گهٹی
در عرفِ هند گویند نهایت سودمند و تکمید دماغ و گرم داشتنِ آن و تعلیقِ دار شیشعان
مسعوق و صُره بسته نافع **دیگر عطاش** ست و این را نزول الیافوخ هم گویند بجهت
اینکه تارکِ سرِ طفل درین علت فرو می نشیند و عطاش بدین سبب نامند که عطشِ مفرط
لازمه اوست و سببِ این مرض ورمِ حارِ غشائیست از اغشیهٔ دماغ **علامتِ آن**
تشنگیِ مفرط و فرو نشستنِ تارکِ سر و گاه باشد که درد و وجع آن تا بحدقه چشم رسد
و رنگِ رو و اکثر بدن زرد گردد و گاه باشد که قبل از حدوثِ این علت بثورات
در سر ظاهر شوند **علاجِ آن** ترطیبِ دماغ ست از چکانیدن شیرِ مرضعه و لبن الجواری
در بینی و بر یافوخ و خرفه بدان تر کرده بر تارک گذاشتن و عرقِ برگِ سبزِ عنب الثعلب
و عرقِ برگِ سبزِ خرفه و عرقِ برگِ سبزِ کشنیز با نشاسته و قدری روغنِ گل و اندکی
سرکه یا حنای تازه کوبیده بر سر تارک گذاشتن و هر چه بر سر نهند هر گاه میل

عطر نفوس روغنِ بید انجیر و روغنِ بادام یا عطرِ بادیان بسته و مومیائی و مشک
و جند و خونِ خرگوش و سبتِ لبان و عطرِ دارچینی سفره و مجموعه و بهند و زنجبیل
و دار شیشعان و قسط سائیده صرّه بسته در گلو اندازند و برگ تنبولِ بنگله یا جوز بوا
و بسباسه و قرنفل خائیده لعاب آنرا بر لوح چراغ گرم کرده بنوشانند و هوای خانه
گرم کنند و اسپند و کبریت و فلفلِ سیاه و سبوسِ گندم بخور نمایند و ابابیل یا شپره
یا آشیانه بیاکه در هند جانوری است معروف و آشیانه آنرا جهونج گویند بر بالین طفل آویزند
و دو سه قطرات خونِ اخیل بر سر مالند و در بینی چکانند و کبوترِ صحرائی ذبح نموده از گوشت
گرم آن تکمید نمایند و خونِ شپره هم در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن سودمند و فتیله از موم
و کبریت و نفط و قرنفل و خونِ شپره خشک کرده و خونِ بوزنه خشک کرده و خونِ اخیل
خشک کرده و خونِ خرموش خشک کرده بسازند و مقابلِ منخرین بسوزانند و از انجمله
کثرتِ بکا و سهر است و این هر دو را اسباب بسیار اند یکی آنکه بسببِ دردِ گوش یا دردِ
یا دردِ چشم یا جراحت باشد علاجش علاجِ عضوِ ماؤف است دوم آنکه بسببِ فسادِ شیر باشد
در معده علامتش آنست که شیرِ فاسد از قی برآید علاجش اصلاحِ شیر است بهر تدبیری
که مناسب بود سوم آنکه بسببِ الم و اذیتِ حادثه از تقمیط بود علاجش تدهین و مالیدنِ
بدن برفق است چهارم آنکه مقدمهٔ صرع بود کما مرّ ذکره و تدبیرِ جامعه درین محل
خوابانیدنِ اطفال در گهواره و تغنّی بلحنِ حزین و صرفِ طبیعت بلعب و بازی
و حیلهای تنویم دیگر فرع در نوم یعنی طفل در نوم بسببِ دیدنِ خوابهای هولناک
بترسد و سببِ این یا آنست که در بیداری از چیزی ترسیده باشد و آن صورت
در خیالش استقرار یافته هرگاه بخواب رود و حواسِ ظاهره معطل گردد و عقل

بیکار شود پس همان صورتِ خیالی جلوه نماید و موجبِ خوفِ او گردد علاجش
همین ست که بتدابیر و حیلهای مناسبه زوالِ خیالِ او نمایند و بران شی که ازو
ترسیده است دلیر گردانند و بلعب و بازی آن خیال را محو سازند و در ابتدا بیخ
پاکیزه بشویند و غساله او بنوشانند و خاکسترِ استخوانِ سرطان با نبات بخورانند
و همچنین خرفه بریان با نبات یا کشنیز خشکِ بریان با نبات بخورانند یا بجهتِ امتلای
معده و فسادِ غذا بخاراتِ فاسد مرتفع شوند و تخیله در نوم خیالاتِ هولناک مشاهده
کند و بترسد یا این که معده متاذی شود و بباعثِ مشارکت و محاذات دماغ
هم اذیت یابد علاجش تقلیلِ طعام ست و خوابانیدن در گهواره و جنبانیدن آن
ولیسانیدن اندک عسل با مصطگی و طباشیر و دانه هیل و دیگر تدابیرِ جو دست هضم و تقویت
معده یا اینکه مقدمهٔ جدری و حصبه باشد و علاجش در مبحثِ او بیاید و گاه باشد
که از مادهٔ کابوس حالتی مانا بدان عارض شود و تدبیرش تدبیرِ ریح الصبیان ست
دیگر فزع و یقظه یعنی ترسیدن در بیداری و سبب آن ضعفِ نفوس و قوت در آن
ایشانست علاجش همانست که در فزع النوم گذشت دیگر زکام و نزله بیشتر
این علت بسببِ رطوبتِ ادمغهٔ ایشان می باشد تدبیرش آنست که مرضعه را از نوشیدن
آبِ سرد و استعمالِ میوهای رطب بار دو حموضات ولبنیات باز دارند و سرهای
اطفال را با پارچه های پشمی و ریشمی مثلِ شال یا فلالین که ساختِ فرنگ ست
بپوشانند و مرضعه و طفل حکم استعمال چای ختائی و هند چنانکه رسم ست
دیگر وجع الاذن یعنی دردِ گوش علامتش آنست که بی سبب گریه کند
و اگر اندکی کبر داشته باشد دستهای خود جانبِ گوش آرد و اگر دست بدان جا

گذارنده گوش شود و اگر بنا گوش آزا یا گوش بیرونی را حرکت دهند اذیت یابد و گریه کند
و تسر و کردن به پیچد علاجش آنست که حضض و صعتر و ملح طبرزد و عدس و مرمکی و حب حنظل
و ابهل مجموعةً او مفردةً در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره
در گوش چکانند یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده بچکانند
و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن اشنه شفتالو جوش دهند انفع باشد و چکانیدن
عسل با زهره گاو یا آب برگ نیم یا آب برگ بکاین که آزاد درخت است یا تخم رازیانه
و ابهل خایده قطور کنند و اگر ملح الطعام با قدری روغن گاو نیمگرم چکانند یا عرق
برگ سکهه درسن یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوز بوا خاییده یا اندکی افیون یا شراب
دو آتشه حل کرده قطور کردن مفید و بابونه یا برگ عنب الثعلب و برگ نیم یا برگ بکاین
در آب جوشانیده از لوله کوچک که سوراخ آن بقدر منفذ گوش باشد بخور دادن
سودمند است و این هیچمدان بارها تجربه کرده که پزشکان فرنگ روغن پیه دیگ
که بزبان ایشان ویل نامند و آن روغن زرد رنگ تند بوی باشد در هر قسم اوجاع
اذن بلکه قروح اذن هم نافع است **و اگر وجع اذن بسبب حرارت باشد علاجش**
لحوق حمی است پس یک دو زلو کوچک یعنی بچهای زلو در بن گوش بچسپانند
و رعایت تلیین بطن ملحوظ دارند و شیر مرضعه تقطیر فرمایند **و اگر سبب درد رفتن**
آب در گوش باشد چوب بادیان یا گز باید بقدر سوراخ گوش گیرند و یک طرف آن
پنبه پیچند و چرب سازند و مشتعل سازند و طرف دیگر آنرا باندرون گوش گذارند
تا آب منجذب گردد و یا پاره اسفنج که ابر مرده باشد از ریسمان بسته در گوش اندازند
و بکشند لکن بهر حال چکانیدن دوای شدید البرد ممنوع است **و اگر درد گوش**

بجهت قرحه بود و بعد انفجار قیح و مدّه آید علاجش آنست که قدری عسل با عرق برگ نیم چکانند هرگاه زخم صاف گردد گلنگن و هول در سرِیله نهاده در گوش نفوخ کنند و برای انفجار اضمده و بخوراتِ منضجه بکار برند مثل برگ نیم و برگ اکابن و برگ اَسَن هندی که بگلاباس مشهورست و برگ توت و جز آن و میده گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته بیرون گوش بندند و دیگر حکة الاذن یعنی خاریدن گوش اگر بسبب ریح بود علامت و علاج آن گذشت و اگر بی ریح بود خاریدن گوش دلیل ریست و علاجش آنکه قدری حلبه در شیر زنان پزند تا اثر آن در شیر حاصل آید پس در گوش چکانند و یا فتیله با عسل آلوده گوش نهند سودمندست و اگر بخار صفراوی سبب آن بود پس فتیله بروغن گل و خل آلوده در گوش نهند یا عرق برگ بنفشه تر یا عسل نیمگرم نموده بچکانند دیگر سیلان رطوبت از گوش ست و آن رطوبت صدیدی زرد رنگ ست سببش یا قرحه باشد و علامت آن تقدم آثار ورم و بثورست و وجع در ابتدا علاجش آنست که چند روز معالجه نمایند تا خوب صدید اندازد بعده عسل در شیر زنان پخته در گوش چکانند و قدری انزروت سوده بعسل ممزوج کرده در گوش گذارند و یا از عسل و شب یمانی فتیله نهند و مرّ مکی در روغن گل حل نموده نیمگرم در گوش اندازند و قانونی که درین باب مستعمل فقیرست آنست که اولاً عسل خالص با عرق برگ نیم نیمگرم در گوش چکانند چند روز تا خوب ریم برآید و قرحه صاف گردد پس از آن گلنگن و هول و پر طاؤس و کاغذ سوخته و شب یمانی مفرده او مجموعه نفوخ سازند و اگر جهت تنقیه از ریم برگ نیم در آب جوشانیده از راه مزرقه که مخصوص بهر این کارست گوش را صاف کنند زود زود مفیدست و همچنین قدری مرداسنگ در شیر مادر حل کرده در گوش چکانیدن و قدری زبد البحر با شنجرف یا کوڑی

---

۱ وفاصدانست که چون انگشت در گوش نهند یا چیزی نیمگرم در گوش بریزند آرام یابد ۱۲

۲ علامت خشکی و سوزش اندرون گوش و از دسوزی راحت یافتن ۱۲

۳ وصنفر و صندل و کافور در آب کشنیز یا آب عنب الثعلب سبز از خارج ضماد کنند ۱۲

۴ شنجرف بفارسی هنو و بهندی سیندور گویند گرم و خشک محلل اخلاط مراری ۱۲

وسرمهٔ اصفهانی در چشم کشند یا دودهٔ چوب گز و مرضعه را از تناول اشیای بادهٔ رطب منع سازند و اگر از صداع این حالت بهم رسیده باشد تدبیرش بر دارند دیگر شناثر اشفار ست یعنی ریختن پلک و این یا از فرط جفاف ست یا کثرت رطوبت در اول سعوط شیر مرضعه یا روغن بنفشه وتکمید چشم بآب گرم و شستن سر و بدن بآب نیمگرم واکتحال بحبیق لادن با روغ سو دمند ست و در دوم تدابیر تقلیل رطوبت فرمایند دیگر غموض ست و این عبارتست از انکه طفل چشم خود را بپوشد و باز نتواند کرد و در هندی معروف بچهپان ست و سبب آن اجتماع رطوبات غلیظه در سر ست علاج اصلاح لبن مرضعه است و مالیدن سر طفل بخرفه خشن و غسل جمیع بدن بآب سماق و عطسه آوردن و مولف این اوراق غسل را که از طبیخ برگ مکی رو که درختی هندیست خیلی نافع یافته و بریدن پلک بمقراض نیز سودمند ست و اگر این مرض باطالت کشد بهلاک می انجامد پس باید که فی الفور تدارک آن نمایند و نوشانیدن طبیخ خوشهٔ مرکی که حشیشهٔ هندی ست مفید یافته چنانچه فرزند من اشرف حسین بارک الله فی عمره بماه هفتم از ولادت بهمین عارضه مبتلا شد و تند آن متنوعه نمودم سودی نمی کرد آخر کار مرضعهٔ دیگر نوکر داشتم و حبی بقدر موثه از فلفل و دار فلفل و زنجبیل و صبر و گندروهن و خون خرگوش و رودهٔ خارپشت و مگس ساخته بخورانیدش و دادم هنگام شب تپ گرفت و لعاب و رطوبت از دهن او آنقدر بر می آمد که تمام شب بحرارت سینه و سینهٔ او را بر تکیه گذاشته واژگون دراز کردم و سیلان رطوبات علی الاتصال بود که سلسلهٔ آن منقطع نمی شد دو روز و شب بهمین حال گذشت و آخرش شفا یافت با آنکه تن لاغر او نا بانجا

بقالب شیر گردیده بود وایک ماشاء الله بپایان سال دوم ست وبعضی اهل تجربه شاخها بر قفا وهر دو کف دست وپا می کشند وانتفاع می یابند **دیگر ایصال چیزی** در مجرای انف واین بیشتر از عطسه یا سرفه که هنگام خوردن طعام آید واقع می شود چه بسبب حرکت عنیف چیزیکه در دهن باشد در مجرای انف جهد. همانجا ماند وطفل بسبب ضعف قوت آنرا نتواند بر تاب کرد خصوصاً طفلی که بتکلم نیامده که بیان کند وآنچیز در همانجا ماند ودغدغه نماید ومتعفن گردد وبخار آن بدماغ رسد وبدین سبب همیشه مشوش باشد وبعد از غثی ومیلی نماید وضعیف ونحیف گردد وتنفس از انجانب نتواند کرد وهر ساعت دست بدانجانب برد وبمالد واز ینجاست که عورات خاریدن بینی را مقدمه مرض می فهمند **علاجش** آنست که بینی را از اندرون وبیرون تمام چرب نمایند از روغنی که دران قدری موم گداخته باشند تا زود خشک نگردد وطفل را بر پشت بخوابانند وچند قطره در بینی چکانند ودهن او را بدست محکم گیرند ودهن خود بر منفذ بینی رسد ونهاده بدمند ومتعاقب آن در منفذ مخالف بدمند تا آنچه دران باشد بروز نماید وآنچه از خارج در بینی درآمده باشد بهمین تدابیر بیرون آید وتهمل وغفلت نکنند چون دیر بماند متعفن گردد وفساد عظیم آرد اگر آنچیز نمایان بود از موچنه یا منقاشی که برای این کار اهل فرنگ ساخته اند برارند یا رشته ریشمین دوتا کرده ازان برارند **دیگر سدهٔ انف** است وآن بیشتر اطفال را عارض گردد وبحدیکه قادر بر تنفس نباشند وسبب این رطوبات غلیظه هست **علاجش** اصلاح شیر ست وریختن آب گرم بر سر آن وانکباب بر بخارات ومالیدن سر بیست بلامیت یا بجزقه خشن **واز انجمله قلاعست** وآن بثور صغار اند که در غشای فم ولسان پدید آیند پس آنچه بی عفونت باشد قلاع نامند

ومحافظت از هوای سرد واجتناب از آب نمایند وقدری ایارج بعسل آمیخته از انگشت
برین زبان مالند تا قی آرد وحبّ از صمغ عربی وکتیرا ومغز بهدانه ورب السوس وفانید و
ولعاب بزرکتان باعسل لیسانیدن سودمندست وهمچنین لعوق شربت زوفا وایضاً حبّهٔ سفید
که درمیان سیاهی چشم گوسفند می باشد بگیرند وخشک نمایند وبانبات بسایند ودر شیر
حل کرده بنوشانند ومرگی بقدر یک جبه خورانیدن سودمند وخورانیدن حلوای بادام
مفیدست وکاکراسینگی در شیر مادر حل کرده لیسانیدن سودمند وآنچه بتجربهٔ فقیر رسیده
اینست که خستهٔ هلیله یا چوچی مکا یا ماهی خرد که بهندی بهوریه مچهلی گویند سوخته با نمک
خورانیدن انفع ست وهمچنین عسل را با قدری نمک بر آتش گذارند تا مروق شود پس
زلال صافی آن بنوشانند وایضاً عرق برگ ادرک وعسل ممزوج
کرده قدری کاکراسینگی ودار فلفل سوده ممزوج نموده بلیسانند ونیز رب السوس
خالص بی غائله که از ولایت فرنگ می آید وبزبان ایشان لیکرس گویند مفیدست
وهمچنین شاخ گوزن محرق وبرگ پان بنگله با اجواین بر لوح چراغ گرم کرده خاییده
لعاب آن در دهان طفل انداختن سودمند دیگر ذات الریه که آنرا در هندی
وهم عارضهٔ پسلی گویند علامتش سرفه وضیق النفس وهنگام تنفس گو افتادن زیر قفسه
وگریستن واین دوگونه است یکی آنکه از مادهٔ حار بود دوم آنکه از مادهٔ بلغم بود
علامت قسم اول آنست که باتپ بود علاجش تلین طبع بمطبوخ عناب وسپستان
وگل بنفشه ومغز فلوس خیارشنبر وشیرخشت وروغن بادام وشیافات لینه وبعد از ان
آنچه در معالجه سرفه گفته شد بکار برند ودیگر مبردات مناسبه دهند ودر قسم دیگر
تدبیر آنکه در ام الصبیان گفته شد بعمل آرند دیگر سو تنفس واین بیشتر اطفال را

از نزولِ بلغم بر سینه می باشد علاجش بخنسه علاج سرفه هست و مالیدنِ زیت در بن
گوش و بنِ زبان و آبِ گرم در دهن چکانیدن و لعوقِ بزرِ کتان با عسل دیگر خرخره در خواب
و سببِ آن کثرتِ رطوبات است در ریه بعلت آنکه چون حرارت میل بباطن کند و رطوبات را
بگدازد و در ریه مجتمع گرداند پس مزاحمت مجرای تنفس شود و علاجش آنست که ماء العسل
گرم گرم قطره قطره بخورانند و تخم کتان و زیره با عسل بلیسانند و رُبِّ السوس و قوهن دارند
وگاه هست که این خرخره سببِ صرع باشد علاجش آنست که جند بیدستر و عود صلیب
بخورانند و دیگر تدبیراتِ صرع بکار برند و گاه از زوالِ عسلهٔ طرجهالی باشد علاجش
اصلاح است بعد قابله دیگر انطباقِ مری است و آن عبارت است از بهم نشستنِ اجزای
مری و علامتش اینست که شیر و آب در گلو فرو نرود مگر اندک اندک و جرعه جرعه
و سببِ آن استرخای عضلهٔ ماسکهٔ فمِ مری است علاج غرغره با بنفشج و ماء العسل است
دیگر فواق و این مرض اگر بکثرت باشد پس قدری جند در آب حل نموده بلیسانند
و اگر طفل شیرخواره باشد جند در شیر حل کرده بلع نمایند یا در گلاب وتر بسایند
و تحیر ساختن و غافل داشتن باشیای عجیبه مفید است دیگر قی صرح و آن عبارت است
از قی که بافراط آید و این را سه سبب است یکی بسیاری خوردنِ شیر علاجش باز داشتن
از شیر دوم اجتماع رطوبتِ بلغمی در معده علامتش خروجِ بلغمست در قی علاج قدری قرنفل سوده تنها
یا با آبِ سیبِ شیرین یا به شیرین خورانیدن حابساتِ ضعیفه مثلِ گلِ سرخ و فوفل و عود هندی و امثال اینها با آب
سیب یا به سایند بخورانند و همچنین عود هندی سوخته در شیر حل کرده لیسانیدن مفید است سوم
سبب انصبابِ صفرا علامتش خروجِ صفراست در قی و دیگر علاماتِ آن علاج
زرشک سیب انساق پودینه فلفلِ سیاه نمکِ طعام سائیده بلیسانند و طباشیر کبود دانه هیل

و بشیر مرضعه حل کرده لیسانیدن سودمند. و فادزهر معدنی مفیدست و فادزهر حیوانی نیم دانگ و گل ارمنی یک دانگ در آب سیب یا به یا امرود یا دوغ یا شراب نعناع خورانیدن مفیدست و جوارش فواکه و شراب مصطکی و سکنجبین سودمند **دیگر ضعف معده** است و این اکثر اطفال را بجهت فساد شیر عارض می گردد **علاج** اصلاح شیرست بحسب سبب و جهت تقویت معده آب به با قلیلی قرنفل و مشک خورانند و نوشدارو دهند و سفوف از سطوخودوس و پوست اندرون سنگدان خروس با نبات سفوف کرده و مداومت این سفوف نمودن با دیان بودینه دانه هیل زرنب زرنباد با نمک سیاه یا نبات و اگر خواهند قدری عود هندی و مصطکی اضافه کنند **دیگر تجبن لبن در معده** و آن عبارتست از بسته شدن شیر در معده و بیشتر این عارضه بجهت آن می افتد که جهال انفحه برای حبس اسهال بخورانند و همدرین نزدیکی شیر می خورانند پس باعث انتفاخ شکم و غشی و تنگی نفس و عرق سرد و تپ لرزه می گردد **علاج** شبت و بودینه در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته گرما گرم بنوشانند و انفحه خرگوش با آب بانکو مفیدست چه از خواص وی این است که شیر سائل را منجمد و منجمد را سائل می گرداند و حب قرطم نیز همین عمل دارد و نیز قدری خاکستر چوب انجیر در آب اندازند و قدری بدارند تا خاکستر نشین گردد پس آب صافی آن بگیرند و باز خاکستر دیگر دران کنند همچنین پنج مرتبه عمل نمایند بعده این آب بخوردن طفل دهند و اگر ازین تدابیر نگداز د پس قی کنانند و شیر بز نوشانند که درین شیر خاصیت تند و شیر بسته است **دیگر اسهالست** و این اکثر هنگام بر آمدن دندان عارض می شود **علاجش** آنست که بحبس آن مبادرت ننمایند لیکن هنگامیکه بافراط انجامد پس اصل علاج آنست که بتدبیر سرعت نبات دندان کوشند بدانچه مذکور شد و فادزهر معدنی با شیره زیره سبز

و بادیان و دانه هیل و ملباشیه یا شیرهٔ برگ نورستهٔ اسغیلان یا شیرهٔ غنچهٔ ناشگفتهٔ انار ترش
و هفت قطعهٔ خذف سنگ تابیده نموده دران سرد کنند و مغز بیل با اندکی نبات و طفل را بعد
هر مجلس در عرق برگ لسان الحمل نشانیدن و پنیر تازه بی نمک و گل ارمنی و صمغ عربی بریان
نقل کردن زردهٔ بیضهٔ مرغ نیم برشت خورانیدن مفید است و آنچه بتجربهٔ مؤلف رسیده
آنست که کوکنار بقدر دو ماشه جوکوب نموده شب در آب ترکرده صباح بادیان بریان
و زیرهٔ سپید بریان در آب مذکور شیره برآورده صاف نموده با نبات شیرین کرده بنوشانند
همچنین پوست درخت خالسه شب در آب ترکرده صباح آب زلال آن از نبات شیرین نموده
بنوشانند یا شیر درخت گولر در بتاسه بخورانند قسم دوم آنست که بعد بازگرفتن شیر عارض شود
پس بهترین علاج اعادهٔ شیر است و بعد از صحت در فصل و موسم موافق باز دارند قسم سوم
بسبب سدهٔ کبد یا باستسقا عارض گردد علاج آنست که بتقویت کبد و معده و مفتح سدد
کوشند و بادیان و نوشادر و گهگاه خورانند و بهترین تدبیر نزد مؤلف آنست که حب ابیکی
که از فرنگستان می آید یک حب صبح و یک حب دو پهر و یک حب شام بلع نمایند دیگر
اعتقال بطن است و این مرض اطفال را بسبب غلبهٔ رطوبات یا عدم انصباب
مراره بامعا عارض میشود علاج زهرهٔ گاو و بخور مریم بر ناف طلا سازند و روغن زیت
بر شکم بمالند و شافه از صابون و زبل الفار و روغن بید انجیر یا روغن گل و شکر سرخ
یا عسل کنند و مسهل دهند دیگر مغص است و آن پیچش روده باشد علاج آب روغن زیت
قدری نمک آمیخته گرم نموده در مثانهٔ گوسپند پر کرده تکمید بدان نمایند یا پشگل گوسپند
در صره بسته تکمید کنند و نانخواه سائیده با سپیدهٔ تخم مرغ سرشته بر شکم طلا نمایند
ونیز خردل سپید و جوز بوا محرق و برگ سرو خشک کرده و نانخواه محرق و برگ سداب

و تخم بلبون و انجدان محرق و مازریون مساوی الوزن در آب جوش دهند چون اندکی
بماند صاف نموده برابر آن روغن کنجد داخل کرده باز جوش دهند تا آب بسوزد و
روغن بماند پس قدری ازین روغن بر معده و مقعد بمالند ریاح بسیار مندفع گردد و نانخواه
بر آتش بخور کرده پنبه بدان گرم نموده تکمید کنند و قدری انگزه بریان یا سهاگه بریان
در شیر مادر حل کرده بنوشانند و گاه باشد که سبب آن سوء مزاج حار باشد پس بتبرید آن
کوشند و اصلاح شیر نمایند دیگر نتو سره است و آن عبارت از بلند شدن ناف
طفل باشد و این دو گونه است یکی آنکه از روز ولود یا بعد ازان نزدیکی بسبب سوء تدبیر
قابله بهم رسد علاجش اصلاح آنست از ربط و جز آن دوم آنکه بسیاری گریه یا صیحه
یا جز آن سبب انشقاق صفاق گردد یا بسبب اجتماع رطوبات یا ریاح یا روییدن
گوشت زائد [illegible] پوست ناف یا بجهت انشقاق یا انفتاح عرق خون دران موضع مجتمع
گردد علاجش آنست که از اشیای نفاخه اجتناب نمایند و قطعه ثقیلی از اسرب
یا خرمهره که دران اسرب سوراخ نموده و سر [illegible] پر کرده باشند بر روی آن
گذارند و بران پارچه بندند تا ازان موضع نجنبد و در تنگی کاسرات ریاح باستعمال آرند
و بعضی گمیزه بادیان و نانخواه و زیره مسحوق مفید است و در رطوبی ادویه محلله بکار برند
و سعد و آرد جو و سرگین گاو یا پشکل گوسپند ضماد نمایند و در لحم زائد بر حال خود گذارند
چه علاجش قطع است و در قطع خطر عظیم است لیکن اگر موی دم اسپ بندند و هر روز محکم
بسته گره داده باشند تا آنکه بمرور چند ایام ساقط شود مفید خواهد بود و آنچه از انشقاق
یا انفتاح باشد زلو چسپانند و درین حالت رنگ سره نیلگون می باشد پس از
ارسال علق و ادویه مناسبه علاج کنند و گاه باشد که سره بجهت ناقابلی قابله

ورم کند پس شنکار که بوجویه است و ابوخلسا هم گویند و ملک الطم و روغن کنجد مخلوط کرده
اندکی بطفل بخورانند و بر ناف او نیز بمالند و مرداسنگ و اسفیداج با آب عنب الثعلب سبز سوده
حوالی ناف ضماد کنند و اگر ریم در ناف افتد پس علامتش آنست که ناف او پخته گردد
و ریم دهد و حوالی آن سرخ شود علاج ذرورات مجففه بپاشند مثل مرداسنگ محرق مغسول
و اسرنج و سنگجراحت و گل ارمنی و دم الاخوین و کات سفید و غبار الرحی و امثال آن
و بر حوالی ناف صندل سرخ و جدوار و حضض با آب گشنیز تر ضماد کنند و اگر ازین تدابیر
زائل نشود و طفل از سه ماه تجاوز کرده باشد و عدد زلوی کوچک حوالی ناف بچسبانند
پس آن ذرورات مجففه بکار برند دیگر زحیر و آن عبارت ست از تجشم سعای مستقیم
علامتش آنست که طفل همراه اندک مدتی محتاج تبرز گردد و اخراج نشود مگر رطوبتی قلیل المقدار
لزج مخاطی و این اکثر صبیان را بجهت رسیدن برودت باسافل عارض میگردد و گاه باشد
که از صفرا بود علاج اول حرف و کون مساوی الوزن بکوبند و بیزند و بر روغن گاو کهنه
بسرشند و با آب سرد بخورانند و نیز گاورس یا خاکستر گزیا خاکستر پشکل گوسپند و خرقه
گرم نموده تکیه نمایند یا طفل را بران بنشانند و نشستن بر آجر نو تافته و خرقه بران
نهاده سودمند ست و در قسم دوم بزر بارده بخورانند و تا صدق و کذب زحیر متیقن
نگردد مبادرت در حبس آن نمایند و نیز زرده بیضه مرغ با روغن سرشته گرم نموده طفل را
بران نشانند بنوعیکه در مقعد سرایت کند سریع الاثر ست از انجمله دید انست و آن
چهار قسم می باشد یکی طولانی دراز که حیات نامند دوم عریض و پهن شبیه تخم کدو
و این را حب القرع خوانند سوم مدور و گرد باشد و این را مستدیر گویند چهارم ریزه
باریک شبیه بکرمیکه در سرکه بهم رسد و این را دود الخل نامند و این نوع را در هندی چنونه گویند

وبیشتر ہمین قسم باطفال عارض می گردد علاج اسہالست پلاس باپڑہ ولسان العصافیر تلخ ای نوشانیدن

وآب کریلہ ضماد فتیتین رومی وبرنگ کابلی وزہرہ گاو وشحم حنظل وتامالیدن زیت الانفاق

برمقعد وبتجربہ مؤلف رسیدہ کہ مالیدن ٹرپن ٹاین کہ روغنی فرنگست وازجبال ہم

می آید خیلی نافع ست دیگر خروج المقعد واین مرض اطفال را بیشتر بعد اسہال وزحیر

لاحق می شود علاج آنست کہ چرم غربال کہنہ را بسوزانند ونرم سودہ مکرر بران

پاشند وجفت بلوط ومازو ودم الاخوین وکہربا وگل ارمنی وکات سفید ہندی

کوفتہ بیختہ در پارچہ باریک بستہ بردارند ورآب مطبوخ قشور رمان وآس وجفت بلوط

وگلسرخ وشاخ گوزن محرق وکاغذ سوختہ وشحم بز سوختہ وشب یمانی وگلنار فارسی با عانت ادویت ۱۲

ومازو علی السویہ درآب پز ند پس صاف نمودہ آبزن نمایند وجہت تحلیل ورم

مغز ولوس خیارشنبر درآب عنب الثعلب حل کردہ ضماد نمایند دیگر بول فی الفراش

یعنی درہنگام خواب بول نماید بجہت برودت وضعف مثانہ علاج تسخین وتقویت

مثانہ است بسُعد وخولنجان وکندر وحب الآس وجفت بلوط وقرفہ وسنبل الطیب

وگلنار وجزآن ومشک وجندبیدستر باروغن سوسن وغیرہ برمثانہ مالیدن وسفوف مصطکی

وشاہ بلوط وسُعد کوفی وہلیلہ سیاہ وقند خورانیدن وزیرہ وکندر وحب الآس مکید

پنج مثقال نرم کوفتہ باعسل آمیختہ معجون سازند وخورانیدن قلیلی جوز بوا علی الدوام بقدر مناسب ۱۲

مفیدست ودرخواب چندمرتبہ بیدار کردہ بول کنانیدن ازجملہ امراض صعبہ اطفال

حُصبہ وجدریست کہ درہند چیچک وعوام شان سیتلا وماتا نامند ودر زبان

انگریزی کو پاکس اسمال پاکس وبزبان لاطن ویک سینئین خوانند وعلاجی برای ازہنود ۱۲

حفظ ازین مرض بہتر از تلقیم کہ درہند بہ ٹیکا شہرت دارد نیست گو این عمل مخترع

سابق معین ست باری از مرور دهور متروک بود اکنون حکمای فرنگ مجدد است دران
پیدا کرده کمال شیوع داده اند و وجه آن اینست که در فرنگستان چهای لبان
یعنی شیر فروشان که بهندی گواله خوانند بیشتر ازین مرض محفوظ می مانند چون
بغور و امعان نظر برین حال تفتیش و ایت دست داد و در صدد تفحص سبب آن افتادند
معلوم شد که در پستان گاو قسمی از بثره می افتد و هنگام دوشیدن شیر زرد آب
آن بثره بر جلد دوشنده اثر می کند لاجرم در نسل ایشان وجود این مرض نادر افتاده است
ازان زمان طریق این زیاده تر شیوع پذیرفت تا آنکه فی زماننا رواجش تا مصر و بغداد
و روم و ایران بکثرت تمام است و طریقش آنست که معلم یعنی جراح از دست چپ خود
جانب زیرین ساعد را مستحکم گیرد که پوست بالای ساعد کشیده شود بعده از دست
راست خود نوک نشتر در عرض گرفته بسر نشتر مادهٔ چیچک آلوده خراش دهد و بنظر
احتیاط سه چار جا همین سان نشتر دهد و ماده را رساند و بر حال خود بنهد بگذارد تا از
ملابست لباس مادهٔ آن زائل نگردد و باید که قبل از خراش جلد ساعد را از صابون غسل دهند
بشویند که اثری از چرک باقی نماند و نشتر غائر نزند که احتمال سیلان خونست و در
سیلان اندفاع ماده که سرایتش منظور است امکان دارد تا روز سوم حمرت در جلد
محسوس میشود و گاهی شدید عارض می گردد تا روز پنجم آبله بروز نموده تا روز هشتم
ترقی می پذیرد و در بغل هم ورم پدید می آید بعد از رسیدن آبله خشک شده می افتد
و گاه هست که بسبب سوء تدبیر تطعیم یا ناقص بودن مادهٔ چیچک یا فقدان مواد مرض
یا ضعف آبله بر نمی آید پس درین حالت تکرار عمل مناسب است و گاهی با وجود بروز آبله
حصبه که عبارت از جدری کاذب است بر می آید درین حالت هم تطعیم بار دگر می باید

وآبیکه درین آبله بهم رسد در ظرف زجاجی می گیرند که بوقت ضرورت بکار می آید
وهمین ست مادهٔ چیچک که آنرا از سر نشتر ببدن میرسانند گو این عمل تطعیم بشرطیکه مطعم
ماهر بود و مطعمه مادهٔ تطعیم بهتر باشد تشنیه بعارض میگردد پس حفظ اطفال ازین وبال یقینی نیست
باری اگر این امر بسبب لاعلمی والیان یا سوء تدبیر یا فقدان مدبر دست ندهد و جدری
بر اید پس علاج آن و تدابیر آن موافق تحریر سابقین باید کرد و نبذی از ان درین مختصر
درج کرده می شود بدانکه جدری که آنرا آبله و موتیا گویند در اصل چیچک همین ست
و آن بثوری اند بمقدار عدس و در کلانی و در ابتدا سرخ می باشد و هنگام نضج سپید
می گراید و متقیح می شود و گاهی جدری مضاعف هم گردد یعنی در جوف یک جدری
جدری دیگر بر می اید و این را در عرف هند مونگیا گویند و حمیقا دانهای چند بر آید
از جدری اندکی بزرگتر و خاصه آنست که بی تپ می باشد و این را در عرف هند لاکهرا
نامند دیگر حصبه ست و آن دانهای سرخ و کوچک باشند مانند گرمی دانه که
متقیح نمی شوند بلکه سبوسی از ان می افتد و این امراض بسبب جوشیدن خون
عارض می شوند خواه جوشش خون بر سبیل غلیان باشد یا بطریق تصرف طبیعت چنانچه
در سن طفولیت بجهت پختن خون خام زیرا که خون کودک خام ست و چون پزد و از حالی
بحالی بگردد ممکن نیست که جوش نخورد و این شاذ و نادر ست که خون بجوشد
و بظاهر جلد اثری از ان پدید نیاید چنانکه در بعض اطفال مرئی گردیده و گاهی
که غلیان ناطبعی از اسباب خارجیه یا داخلیه باشد و این وبائی و متعدی میباشد
و جدری هرچند که زود بر اید و زود تقیح پذیرد اسلم بود و آنچه دیر بر اید و در تقیح
توقف شود و سیاه و بنفسجی رنگ بود و غائر باشد با خطر بود و همین را در عرف

در عرف هند شیتله جاتا گویند و جهت اصلاح جدری ۵۰ آنچه بتجربهٔ فقیر رسیده نوشانیدن
طبیخ انجیر زرد و باجراست و نوشانیدن خیساندهٔ بهندی که کهندرٹی خوانند با قدری
فلفل سیاه سفید و خورانیدن زرده تخم کبوتر صحرائی یا اهلی ۵۱ و مند و گذلک آنچه
بروز نماید و بغتةً غایب شود و غشی آرد و نفس متواتر زند بالضرور قاتل باشد ۵۲
الا ماشاء الله و اسلم ترین علامات آنست که هوش و حواس برجا بود و میل بر غذا
و آب برجا باشد و نفس بترتیب سلیم زند و مقام قلب از بثور محفوظ ماند و علامت
تپ جدری و حصبه آنست که پشت درد کند و بینی بخارد و سیلان اشک از چشم
بود و سرخی چشم و حمرت و جبین و صداع و گرانی سر ۵۳ و بدن و دیدن خوابهای
پریشان و ترسیدن و سوزش و خارش جلد ۵۴ و قلق و غثیان و بهیچ دوا تسکین
نیافتن الا برای ساعتی و از جسم بوی ناخوش آمدن و زردی کفهای دست
و برخاستن مویهای پشت و سرخی آن و تشنج و چون این مرض عظیم الخطرست لاجرم
عادت اطبای متاخرین برین امر جاریست که دست از علاج می کشند و بحالت خود
بگذارند الا هوای خانه معتدل ساختن و خشایش که مصلح هوا و مصفی خون باشد
چون برگ نیم در انجا گذاشتن باکی ندارد لیکن اگر آثار دیر برآمدن آن ظهور پذیرد
پس تدابیریکه بالا مذکور شد از واجبات توان شمرد و هم بخورات گرم زیر بستر
مریض اولیست و روائح مطیبه و عطریات بوییدن ناخوش [illegible] و مولف این اوراق
اطفال خود را چند دانه مسلم مروارید خورانیده و شیر اسپ مادیان نوشانیده است ۵۵

خاتمة الطبع

بفضلِ مبدعِ بیمال و خالقِ عدیم المثال رسالۂ مفیدِ مبتدیان و معینِ منتهیان مسمی
به علاج الصبیان از تالیفِ شریف و تدوینِ منیفِ طبیبِ بی بدیل حکیم فقید المثیل
حاذقِ کامل متطببِ باذل جنابِ حکیم اصغر حسین صانه الله عن الکره و الشین بتصحیح تمام
و تحشیِ موضح المرام ماهرِ دقائقِ علوم حاوی نکاتِ فنون حکیم خواجه محمد حسن حفظه الله
عن حوادثِ الزمن باهتمامِ هیچمدان محمد عبد الرحمن بنِ حاجی محمد روشن خان
علیه الرحمة و الرضوان در شهرِ ربیع الثانی سنه ۱۲۳ هجری در مطبعِ مشهورِ نزدیک و دور
مطبعِ نظامی واقع کانپور حلیۂ انطباع در بر کشیده در دیدۂ شائقان جلوه نمود
و محشیِ ممدوح علاجِ بعضی از امراضِ کثیر العروضِ اطفال را
که از صاحبِ رساله مانده بود و حاجت بدان بیشتر
رو می نمود در آخرِ این رساله
اضافه فرمود

قال المحشی سلمہ حامداً و مصلیاً

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی نزل من القرآن ما ہو شفاء و رحمۃ للمؤمنین و اذا مرضت فہو یشفین و الصلوٰۃ و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین الذی فی شانہ و ما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین و علی آلہ و اصحابہ الذین ہم حکماء طب الشریعۃ حافظون لعناصر الدین اما بعد می گوید بندہ درگاہ رب ذو المنن محمد حسن صانہ اللہ عن مکارہ الدہر و المحن کہ سابق ازین رسالہ مسمی بہ علاج الصبیان تالیف حکیم اصغر حسین صاحب بتحشیۂ تمام موضح المرام این ہیچمدان سرانجام یافت لیکن چند امراض کہ کثیر الوقوع اند و از قلم صاحب رسالہ باقی ماندہ و انتباہ بران ضروری بود از کتب معتمدہ طبیہ بر آوردہ و آنچہ بتجربۂ راقم رسیدہ و ہم از افادات حضرت اوستاذی و مولائی جناب معلی القاب حکیم علی حسین صاحب مدظلہم العالی و دامت برکاتہم التقاط کردہ بقلم آوردم و ضمیمۂ رسالہ مذکور گردانیدم تا ناظران را ہنگام علاج بصیرت تمام و سعادت مالا کلام حاصل آید و باللہ التوفیق و ہو نعم المولی و خیر رفیق ۔ اختلاج مرض تشنج ست

۵۱ تشنج آنست در عصب کہ بدان عضلات متعلقہ آن بسوی مبادی خود متحرک میشوند ۱۲

وآن چند نوع است یکی آنکه در تب شدید پدید آید علاجش تداوی تب کوشیدن و روغن
بنفشه یا بادام یا روغن گل بر اطراف و فقرات و عضو متشنج مالیدنست دوم آنکه هنگام قبض طبع
حاصل شود و علامت آن نفخ و یبس طبیعت و فواقست علاجش حل طبیعت و تلیین
بشیافات و احتقان و ضمادات ملینه نمایند سوم آنکه از یبس دماغ و بیداری مفرط و کثرت
گریه افتد علامتش وجود یا تقدم اسبابست علاج منع سبب و ترطیب دماغ بتقطیر شیر دختر
در بینی و گوش نمایند و مالش روغنهای مناسب کنند و روغن گاو با نمک در کف پا مالیدن
برای حصول نوم عجیب الاثر است و هم بمهد نشانیدن و بطرف نوم میل کنانیدن بترنم
صدای رقیق که معمول زنانست و قدری افیون خورانیدن و برای گریه حیلهای اسکات
بکار بردن و خشخاش و تخم کدوی دراز و تربز و گل نیلوفر و بنفشه نوشانیدن چهارم آنکه
از کثرت رطوبت افتد و بیشتر همین سبب باشد علامتش امتلای نبض و بطوء آن و نزله
و زکام و نبودن علامات اخری علاج تنقیه بلغم و مالش ادهان حاره و تقلیل شیر و مرضعه
اغذیه ملطفه و مجففه خورانیدن و منضجات مثل اسطوخودوس و مویز و بادرنجبویه و مرزنجوش و انجیر
و اصل السوس و غیر آن نوشانیدن اورام اللوزتین یا از غلبه بلغم بود که از دماغ ریزد
علامتش نزله و زکامست علاج آنچه بالا مذکور شد از نوشانیدن منضجات بلغم و تنقیه آن
و انگشت را بشهد و شب آلوده بر لوزتین بمالند و یا از حرارت دماغ باشد که رطوبت
بدان گداخته ریزش کند علامتش سرخی ورم و گرم بودن تالو و تشنگی مفرط
علاج تبرید دماغ بآنچه در عطاش گذشت ورم الحلق سبب آن گاهی حرارت
دماغ با غلبه صفرا و جوشش خون می باشد علامتش سرعت نبض و دشواری فرو بردن
چیزی و گاهی این ورم که از حرارت دماغ باشد بسوی پشت و عضلهای حلق و لب

وبس گردن ممتد می شود علاج تبرید دماغ و اطلیه بارده مثل طحلب و کشنیز و صندل
و آرد جو و حضض و کیرو باستعمال آوردن و احتقان باسپستان و عناب و آلوی بخارا
و تمر هندی و ترنجبین و گلقند و آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و روغن گل و نمک
نمودن و گرد سماق و زرور و رد و طباشیر و کتیرا و تخم خرفه و نشاسته با قلیل کافور باریک
سائیده و در لعاب اسبغول حبوب سازند و در دهن دارند یا بشیر مرضعه دهند و کشنیز
و عدس و پوست اخروٹ و تخم کاسنی و تخم کاهو و عناب و برگ شاهتوت در گلاب
و عرق عنب الثعلب غرغره کنانند و گاهی این ورم پخته شود و منفجر گردد پس اول
با آب برگ نیم و شهد غراغره کرده قدری سرکه آمیخته نیم گرم غرغره نمایند بعده روغن گاو
یا روغن بادام آب گرم غرغره سازند و همچنین غرغره شیر تازه یا شهد آمیخته سفید
تا زخم خوب پاک شود پس انزروت و سنگجراحت و کهربا و دم الاخوین در سفیده بیضه
مرغ سرشته بپاشند و اگر منفجر نشود از مازو و گلنار و پوست انار ترش و گرد سماق
و زرور و غرغره کنانند اگر ازین کار نبرا از انگشت پخش کنند یا از نشتر یکه خاص برای
این کار است شگاف زنند و اگر از ماده بلغم بود علامتش تهیج رو و چشم و بسیاری لعاب
و ریختن نزله و زکام علاجش احتقان با برگ سنا و تربد و مویز و انجیر و سپستان
و خطمی و مغز خیار شنبر و آب برگ چقندر و گلقند و ترنجبین و روغن گل و نمک لاهوری
و ایارج و عسل و یا رب انگور و سکنجبین عنصلی و آب برگ ترب و عاقرقرحا و یا با پوست
اخروٹ و آب بادیان غرغره کردن و در حالت جمع ماده بوره ارمنی در طبیخ انجیر
غرغره نمایند و حلتیت و نوشادر و بوره ارمنی باریک سائیده در حلق دمند و اگر
ضرورت افتد عسل بلادر زیر حلق طلا سازند تا ریش گردد و زرداب ازانجا برآید و غرغره

بشهد بسرکه نفع ادویه است و چون علت بآخر رسد موم سفید با روغن سوسن آمیخته از بیرون
طلا نمایند و ربِ توت خورانند و گاهی در فکِ اعلی دو دانه صلب بر می آیند و آنرا
اهل هند چور دانت می نامند و از مسِ انگشت محسوس می شوند و این مرض اکثر در اوائل
شیرخوارگی عارض میشود و بدان سبب طفل گریه می کند و شیر نمی نوشد علاج باهستگی تمام
کبس نمایند تا منشق نشوند که موجبِ هلاکت است و اگر درین امر غفلت شود بهلاکت میرسانند
و خود بخود منشق میشوند دران وقت هیچ علاج سود نمیدهد جنون و این مرض باطفال
بندرت واقع میشود و سببِ آن گاهی استیلای ماده سوداویست بدماغ و بیشتر
از نوشیدنِ شیرِ مجنونه حادث می شود علاج آن دشوار است و کمتر به میشود پس تنقیه
ماده سوداوی نمایند و ترکِ شیرِ فاسد فرمایند و ترطیبِ دماغ کوشند صریر الاسنان فی النوم یعنی
برهم سودنِ دندان در خواب و سببِ آن اجتماعِ رطوبتِ بورقیه لذاعه است علاج
مصطگی در روغنِ گاو گداخته یا روغنِ قسط بر گردن و شهد بر دندان مالیدن و
براده آهن وقتِ خواب بدهنِ طفل انداختن و پیل گنده بگلو آویختن عجیب الاثر است
انتفاخ العین یعنی آماسیدنِ چشم سببِ آن ریح یا فضله بلغمیه رقیقه است یا
مائیت و عروضِ آن اکثر در موسمِ گرما و عقیبِ مد و چیچک میباشد و گاهی د[illegible]
عارض میشود و بگوشه چشم میل می نماید گویا اثرِ گزیدنِ مگس است و خارش کنند
و مائی کمد اللون باشد و از غمز نشان پذیرد و علاج حضض در شیرِ زن حل کرده
طلا کنند و از طبیخِ بابونه و بادروج بشویند و باسفنج که بسرکه و آبِ گرم تر کرده باشند
تکمید سازند و ضمادِ برگِ بید انجیر و بابونه یا شیافِ مامیثا و شبِ یمانی و صبرِ زرد
و زعفران و فوفل باب عنب الثعلب سبز بکار برند و گاهی از گزیدنِ مگس یا موذیه

بسمرسد علاجش زهرمهرهٔ ختائی و قدری فلفل سیاه یا آهن سائیده طلا کنند و گاهی
بسبب سهر و یا از ورم جگر تهیج عارض شود علاجش ازالهٔ سبب است **سلاق**
یعنی گنده شدن پلک اکثر از کثرت بکا و گریه عارض شود علاج استعمال طفل بلاعب و اگر مادهٔ
اکالهٔ بورقیه سبب آن باشد چشم سرخ بود و موی پلک بریزند و این هم اکثر بعد رمد میشود علاج عدس
در گلاب جوشانیده ضماد سازند و برگ خرفه و برگ کاسنی و روغن گل و سفیدهٔ بیضه ضماد نمایند و سماق
و عدس و [illegible] گل سرخ در آب کاسنی حل کرده طلا کنند **انتثار الاهداب** یعنی بریختن موی پلک
اگر از مادهٔ بورقیه باشد تدبیر آن گذشت در سلاق و اگر از نیامدن مادهٔ شعر بود علاج انعاش حرارت
کنند [illegible] و در چشم کشند مثل حجر ارمنی و لاجورد و دخان کندر و قشور صنوبر و تخم [illegible]
و روشنائی باشد یعنی قوت باصره استعمال آرند و اگر از یبوست سادهٔ بود [illegible] بود **قذی**
یعنی افتادن چیزی در چشم علاج باید که چشم را مطلق نمالند و از آب نیمگرم بشویند و شیر زنان
بچکانند و از پارچهٔ نرم یا پنبه بسهولت برگیرند و اگر برآید ناشسته در چشم [illegible] صاف کنند
و اگر جانوری صغیر الجثه باشد گل سر شو در چشم ترکنند و باز صاف نمایند و اگر چیزی صلب و خشن
باشد مثل سنگریزه یا ریزهٔ شیشه یا موی [illegible] از چشم برآرند و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و شیر زنان بچکانند
شعیره در هندی [illegible] نامند و آن [illegible] مستطیل که بکنار پلک نزدیک ماق پیدا شود علاج
ربوند چینی و ذباب مقطوع الراس یا [illegible] افگنده مگس [illegible] یا خرمهرهٔ کلان در آب سائیده طلا کنند
و کشمش چاک کرده نیمگرم بران نهند و آرد جو [illegible] بروزه مخلوط کرده تکمید سازند و انگشت [illegible]
و یا خستهٔ خرما در آب حل کرده طلا نمایند **حول** یعنی کج شدن حدقهٔ چشم سبب آن استرخاء
عصبهٔ محرکهٔ حدقه است گاهی از صرع و گاهی از رسیدن صیحهٔ شدید و گاهی از خواب بر
یکطرف و گاهی بعد چیچک واقع می شود علاج در ابتدا اصلاح پذیرست باین طریق

که چیزی تابان بجانب خلاف بچسپانند یا چراغ بدانجانب روشن نمایند تا بتکلف میل بجانب خلاف کنند
و حدقه راست گردد و در صرعی بتدبیر صرع پردازند **زُرقه** یعنی گربه چشمی سبب وی بیشتر رطوبت
علاج در مدت چله چند مرتبه مشک و زعفران سائیده میل حسبت یا از موم سفید شیاف ساخته
در چشم کشیده باشند و صدف سوخته بروغن زیت حل کرده تاریک بمالند و میل بحنظل تر آلوده در
چشم کشند **شترناق** و آن فزونی شحمست که بر جفن بالا پیدا می‌شود و چشم از گرانی وا نشود
و چون آزاد میان دو انگشت گرفته بگذارند بلندی ظاهر ماند و چشم تر و زکام و نزله و عطسه
لاحق بود **علاج** تنقیه بلغم کنند و اقراص بنفشه خورانند و اصلاح غذا فرمایند و بعد تنقیه
باسلیقون کبیر شقیم کشند و بجنایش محلله تکمید سازند پس اگر به نشود بناچاری اشگافند در ع
باحتیاط تمام و بعد التیام زعفران و حضض و شیاف مامیثا طلا سازند **ورم بن گوش**
که بهندی کرمل نامند **علاج** حضض جدوار و بابونه و مغز خیارشنبر در آب عنب الثعلب
یا کشنیز تر سائیده ضماد کنند و چون غلبه خون بود زلو بقفا چسپانند و آرد جو در آب کشنیز
حل کرده ضماد نمایند **ورم العنق** اکثر در صبیان هنگام تپ بلغمی و فساد هضم پدید آید
و علامت آن تهیج رو و صاحبیت رنگ ست و تپ لین **علاج** بتقویت معده کوشند
و شیر با غذا کم دهند و بر ضعف طبیعت تدبیر کنند و نیکوترین غذا نخوداب با اندکی دارچینی
و فلفل سیاه و شوربای مرغ که در و چقندر و کرنب پخته باشند توان داد و عوض آب
عرق بادیان یا عرق عنب الثعلب و خاکستر چوب درخت انگور و سعد و اذخر و سنبل الطیب
در آب عنب الثعلب سبز و سرکه آمیخته ضماد سازند و مروقین و ماء الاصول و ماء البزور دهند
و اگر اسهال هم باشد آب بارتنگ سبز و زرشک و تخم بارتنگ بهر خشک بنوشانند و گاهی
این ورم بصلابت می‌گراید **علاجش** روغن مصطکی بر معده طلا کنند و قیروطی و مرهم داخلیون

ضماد سازند و بثلة المعدة یعنی در باطنِ معده ماده جمع آید و مدّه گردد علامتِ آن غلبه
تپ و ضربان و وجع و چون مدّه شود در اعراض سکون ظاهر آید و هنگام انفجار قشعریره و نافض
در اعضا پدید آید و اسهالِ مدّی و خونی یا قی عارض شود و آماس فرو نشیند علاج چون ماده
مجتمع شود آردِ حلبه و تخمِ مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغنِ بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود و
اگر خود بخود منفجر نشود باید که شیرِ تازه یا آبِ گرم بنوشانند پس باهستگی از دست بخش نمایند و بعد انفجار
صبر با آبِ کاسنی یا ماء العسل و شیر بدهند که خوب صاف شود من بعد بمدملات پردازند و غذا در اول
نشاسته و آشِ جو و زردهٔ بیضه و در اواخر قدری حلبه و شبت افزوده ورم الکبد بدانکه کبد را
دو طرفست یکی محدّب دیگر مقعّر و نشانِ ورم محدّبی بهلالیتِ او رست و علامتِ ورمِ مقعّری کثرتِ
فواقست پس اگر سبب حار باشد علامتِ آن لهیب و شدتِ تپ و حمرتِ بول و وجع و عطش و تمدد
شراسیف و سعالِ یابس و سوءِ تنفس و تهیج اطراف و ورم و علامتِ سبب بارد تپ لین و ردائت
رنگ و تهیج اطراف و مائیت بول یا حمرتِ آن علاج بدانکه ورم محدّبی با درار تحلیل یابد و مقعّری
بملینات و اگر قبض باشد بتلیین کوشند و اگر طبیعت بلین و تسلیق بود بطرف قبض میل فرمایند
وادویهٔ صالحه با وائلِ ورمِ حار آبِ کاسنی آبِ عنب الثعلب سبز با سکنجبین و آشِ جو و آب
عصی الراعی و آبِ بادرنگ آبِ انار بعده آبِ کشوث با قلیلی افسنتین و جرائه و دیگر ادویه و اوا
مخصوصه و ضماد در ابتدا بقوابض و روادع نمایند مثلِ آبِ برگِ خرفه و حی العالم و گلِ سرخ و صندل
و حضض و کافور اما افراط در مبردات نسازند و در اواخر بمحللات با قوابض ضماد نمایند مثل ایرسا
و اسارون و اشنه و جعده و صعتر و شیح و حب الآس و دوه و مصطکی با قدری روغنِ سوسن یا
روغنِ نرجس یا روغنِ زنبق یا روغنِ مصطکی تا صلابت حادث نشود و در ورم بارد ادویه
محلله منضجه و مرخیه با قوابض بکار برند مثل اذخر و سنبل و گلِ سرخ و سعد و بابونه و اکلیل الملک و مغز بادام

ومصطکی وایرسا وپسته ازین هرچه مناسب دانند بضماد آرند ومدرات ومفتحات حاره خواه ملینات
حاره بنوشانند وشربت دینار جامع النفع ست **دبیلة الکبد** بیشتر بعد ورم حاری شود و علامات
آنچه در دبیله معده گذشت واین مرض عظیم الخطر ومهلک ست **علاج** ماء الشعیر با سکنجبین ویا بعسل
باندکی نشاسته وزرده بیضه وروغن بادام ویا خبازی باخندروس بنوشانند وچون منفجر شود
تدبیر آن همان تدبیر که در دبیله معده گذشت واین قرص با سکنجبین یا شربت ورد خورانند **قرص**
دم الاخوین وکندر وبزر الهندبا وبزر الکرفس ومصطکی مساوی الوزن در آب بارتنگ قرص بندند
وغذا درین وقت آش جو وسکنجبین وزرده بیضه نیمبرشت وحریره ملینه وشیر شتر وبرای تقویت
ماء اللحم وگوشت بزغاله وگوساله وطیهو با ابازیر وزرده بیضه بخورانند واگر بضرورت در ابتدا
اختقان خفیفه بعمل آرند روا باشد بمثل آب برگ چقندر ومروقین یا بطبیخ بعض اصول ولبلاب
وتخم قرطم وترنجبین وگلقند ومغز خیارشنبر با روغن گل ونمک استعمال فرمایند تا بافاقت حال صحت آید
ورم الطحال حال آن مشابه حال کبدست وبیشتر از برودت وغلبه سودا پیدا میشود
علامت آن نقصان هضم وتخفیف وازمان آن وصلابت در طحال **علاج** بادویه
مدره قویه بپردازند وادویه مانند بیخ کبر با سکنجبین بزوری که لک طبیخ اشق وترمس ویا بزر الکشوث
وبرگ جهاؤ وبزر الحماض وبزر سماق وثمرة الطرفا وانجیر وکدوی دراز خشک کرده با سکنجبین طحالی
بخورانند وبضرورت تنقیه فرمایند وضمادات بمثل اشق وپشک بز ویاربا وآتش دان ویا سنداب
ویا چکیده شی این همه در سرکه پخته باکبریت اصفر باستعمال آرند ویره وصبر واشق یا انجیر وسنداب
در آب برگ کنگر وندا وسرکه پخته ضماد سازند عجیب الاثرست وهمچنین خردل
باریک کرده در شهد سرشته ضماد ساختن **واگر حرارت** باشد تخم خرفه وکدوی
وتخم فرنجمشک با سکنجبین ساده بنوشانند گیرد خرفه وگل ارمنی وحضض وجهاؤ در سرکه ساییده ضماد نمایند

هیضه و آن حرکت مواد فاسده غیر منهضمه است بقی و اسهال **بدانکه** این مرض سخت ترین امراض ست حدوث آن بیشتر در حرارت هوا و وبا می افتد خصوصاً در ربیع و خریف و سبب سابق آن سوء هضم و فساد طعام بعده هیجان اخلاط فاسده و احتراق آن و انتشار آن در عروق و اکثر درین وقت آثار سمیت هویدا می شوند و بسبب غایت حدت و لذع آن رطوبات بدن نیز بقی و اسهال خروج می یابند و قلق و کرب و اضطراب و عطش و تشنج و غور عینین و برد اطراف بدن و حبس بول پدید می آید و نبض صغیر و متواتر شده بسقوط می انجامد و چون فساد بغایت رسد بسیاست کبود اطراف و بدن و سقوط صوت عارض می شود و گاهی بسبات می گراید و گاهی زنگار اللون عفن خارج می شود پس درین صورتها امید صلاح بعید و گاهی بفواق هلاک می گردد و اما گاهی اگر اسهال زنگاری و اصفر بدفع طبیعت یا بتدبیر صناعت پدید آمده و ماده بتمامه خروج نموده بسلامت حال می گراید و گاهی لحوق تپ و سرعت نبض و آمدن بول علامت خیر دیده شد **علاج** عمده تدابیر تبدیل مکانست و خصوصاً در وبائی بدان مقام که در انجا حرارت این هوا نبود و اگر متعسر باشد صلاح هوای انجا فرمایند با شمام لخالخ و بخور حاره یا بارده با شیای مناسبه مانند گلاب و کافور و زعفران و صندل و مصطکی و قرنفل و سعد و اذخر و ساذج و عود و دوج و سرکه و پوست انار و سیب و به و آبنوس و جهاؤ و اهل و پیاز و کندر هر چه بهم رسد و تدبیر داخلی آنکه تا ماده فاسد یا غذائی خارج میشود حبس آن ننمایند مگر بوقت غایت سقوط قوت و کثرت اسهال اما آنجا که شائبه غذا یافته شود بقی یا باحتقان توجه باخراجش بیشتر دارند و احوط آنست که استعمال دوا و غذائی مثل سکنجبین برای قی هم روا ندارند و همچنان مرخیات معده پیرامونش نیارند بلکه مثل گلاب و عرق بادیان وغیره کفایت نمایند و اگر حرارت یار نبود قدری آب پودینه هم مفید و بوقت سقوط قوت و غلبه برودت بمنعشات پردازند مثل تریاق و جدوار و شد اطراف فرمایند

وادهانِ حاره بمالند و برای تشنج هم تمریخ با دهانِ حاره و روغنِ گل و کاداتِ مسخنه مفید ست
و همچنین برای تحلیلِ نفخ و بردِ معده و فواق که بسببِ و د ث ارخای رطوبی باشد و اگر
طفل هوشیار باشد برای دفعِ فواق پوستِ قاقلهٔ کلان و تاثِ کهنه و برِ طاوس و یا پودینهٔ خشک
در چلم نهاده قلیان کشانند هذا من اہل التجربة و روغنِ مصطکی بر معده بمالند اما وقتیکه عطش
والتهاب و غلبهٔ صفراویت و احتراق باشد و شائبهٔ غذا ظاهر نشود آبِ آلوی بخارا و تمر هندی
وگاهی با قلیلی زرشک بنوشانند و در حالتِ شدتِ آن ازیخ و عصاراتِ مبرده نیز بکار برند
و همچنان ضمادِ صندل و کافور و گلِ سرخ و غیر آن سود مند ست و گاهی حاجت می افتد
با حتقان پس بحقنهٔ لینه بمثلِ آلو و تمر هندی و گلِ بنفشه و شکرِ سرخ یا ترنجبین و یا گلقند و آب
عنب الثعلب و آبِ کاسنی و روغنِ گل و نمک بیزد و ازند و گاهی بقبض و حبس احتیاج میشود
وقتیکه بعد دفع مادهٔ فاسده اسهال باقی ماند پس دران وقت قدری نارجیل دریایی
و زہر مہرهٔ خطائی در عرقِ کیوڑه و گلاب سائیده دهند و گاهی برای تسکینِ ثورانِ حرارت
آب ماست و آبِ لیمو و آبِ انارین و آبِ جو سید هند و باید دانست که در حالتِ تخمه نومِ معین
هضمست و هنگام بردِ اطراف و بدن و انغمارِ قوت ترکِ آن بهتر و ازانجا که این مرض
بسببِ شدت وحدت در قلیلِ زمان متغیر و مختلف الاعراض ست طبیبِ حذاق را شاید که
بنهایتِ توجه بعلاجِ آن مصروف ماند چه که لحظه بلحظه صورتِ جدید پدید می آید و بعلامات و
اعراضِ مختلفه بی تحقیقِ سبب و وثوقِ امر بغلط نباید افتاد بسا ست که برای تنقیهٔ مادهٔ
خبیثه نظر بانضغاطِ نبض و کرب و تشنج حاجتِ احتقان می افتد و از احتقان تشنج می افزاید
وگاهی گرسنگی مفرط پیدا می شود و نکایتِ آن بدان درجه غالب میشود که بغشی می انجامد
و درین حال تامل باید کرد که اشتهای صادق ست یا کاذب و نکایتِ آن شدید ست یا نه پس

از استاد نا مد ظله العالی

پس اگر اشتهای صادقست و نبض صحیح مخطور نباشد پس بعد دفع فساد باتمام و انقای تا لاکلام غذای خفیف و لطیف با حموضات بتدریج خورانیدن مضایقه ندارد و من بعد بانعاش قوت مشغول باشند و اگر اشتهای کاذب بود و نبض ممتلی و از فرط اشتها قوت متحلل شود و در نبض صغر یا سقوط آید فانا نخور گیرد درین وقت شی لطیف قلیل الغذا مثل آب انارین آب جو و آب دوغ بدین ضرورت هم گاهی مجوزست چه علت که طبیعت اسکونی از اذیت مادهٔ فاسده رو نماید و فی الجمله قوت و انعاش حاصل آید و بر مادهٔ عاصی الخروج غالب آمده بتمامه دفع کند و مشهور گردیده که بعد این حال اسهال بخاری و صفراوی کف خارج شدند و آثار حرارت زائل گردیدند و بعد دفع فساد و صلاح طبیعت اگر رغبت بطعام نشیند آب پودینه و آب لیمو و آب زرشک بدهند و بوی کباب و اطعمهٔ ملذذه مطبوعه بو بانند **الحدبة و ریاح الافرسة** حدبه زوال فقرات را گویند یا بجانب داخل یا بجانب خارج و گاهی زوال عظام قص هم بدان شامل میشود و آنرا تقصع گویند و گاهی سبب زوال ریاح غلیظ می بود و آنرا ریاح افرسه نامند و اکثر از رطوبت فالجیه می باشد و گاهی از طعام قبل الوقت حادث می گردد و بقراط گوید کسیکه او را از ربو و سعال این مرض عارض شود و قبل از روییدن موی زهار پس آن مهلکست و گاهی از ضربه و سقطه بهم رسد و گاهی از ورم حار رو نماید **علاج** در و رمی حلبه و تخم کتان و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و بنفشه و خطمی آمیخته ضماد کنند و نطول سازند و روغنهای گرم بالفعل بمالند و فلوس خیار شنبر بروغن بادام آمیخته بنوشانند و بروغنهای گرم بالفعل که در وی بیخ خطمی و تخم کتان جوشانیده باشند حقنه نمایند و آنجا که غلبهٔ بلغم و ریاح باشد تنقیهٔ آن بطریق معلوم نمایند و گاهی در ترتیب مدرات و اضمده قابضه و تمریخ کافی بود و نزد بعضی روغن بید انجیر با شربت اصول والبزور بدهند باشد و گلقند که در و مصطکی و انیسون باریک سائیده مخلوط کرده بخورانند و مفید ست و بعد تنقیه روغن سداب

و روغن غار و روغن عاقرقرحا و روغن سر و مالیدن نفع دهد **نسخهٔ روغن عاقرقرحا** فربیون انگزه فلفل سیاه جندبیدستر شحم حنظل مساوی الوزن گرفته بکوبند و یک اوقیه ازین ادویه گرفته بروغن شداب یک رطل انداخته در آفتاب نهند و بعد دو هفته آن روغن صاف کرده ادویهٔ مذکوره بدستور باز دران روغن انداخته در آفتاب بدارند و چند مرتبه همین نوع کرده باشند **ایضا** ابهل شیح جوز السرو عاقرقرحا مرزنجوش اکلیل الملک قردمانا اذخر سلیخه مساوی گرفته در آب ترکرده بر آتش نرم بجوشانند پس صاف کرده یک حصه ازین آب گرفته نصف وزن آن روغن اندازند و بجوشانند تا روغن بماند و باز یک حصه از ان آب داخل کرده بجوشانند تا روغن بماند و همین سان چند بار پس جند و فربیون و ابهل باریک سائیده اضافه نمایند و باستعمال آرند و از ادویه و اغذیهٔ مرطبه و نفاخه پرهیز کنند **حمیات** بدانکه حمی حرارت غریبیست که در قلب اشتعال یافته بواسطهٔ روح و خون در تمام بدن منتشر می شود و بافعال طبیعی ضرر میرساند و تعلق این حرارت اولا یا بجرم بدنست و آنرا دق گویند و یا بروح و آنرا یوم نامند و یا از عفونت اخلاط باشد و آنرا عفنی خوانند و سبب عفونت در اکثر وقوع سده عروق و گاهی اسباب خارجیه می باشد و عفونت یا داخل العروق باشد یا خارج آن **اما خون** پس عفونت آن داخل العروق میبود و فقط بسبب آنکه خون خارج العروق نیست و گاهی خون گرم شود و فقط و افزون گردد و در هر دو صورت مطبقه نامند و غیر عفنی را سونوخس هم می گویند و در اطفال اکثر در هنگام بر آمدن چیچک می باشد **و علامت آن** ناگسستن تپ و تغیر بول و براز **اما صفرا** پس عفونت آن اگر خارج العروق است آنرا غب و غب دائره گویند **و علامت آن** یک روز راحت داده تپ کردن با نافض شدید و اگر داخل العروق است آنرا غب لازمه نامند **و علامت آن** لزوم تپ بعد یک روز شدت شدن و این عفونت

اگر قریبِ قلب و فمِ معده و حوالیِ آن بود محرقه نامند و **علامتِ آن** شدتِ عوارض
و زمانهٔ راحت و خفت محسوس نشدن و مادهٔ غب اگر صرف صفرا بود غبِ خالص گویند و اگر
با بلغم مرکب بود و ترکیبِ او شدید باشد که ماده واحد گردد غبِ غیر خالص نامند و اگر هر دو ماده
جدا متمیز باشند شطر الغب خوانند و علامتِ آن ظهورِ آثارِ هر دو خلط **اما بلغم** عفونتِ آن
اگر خارج العروق باشد آنرا بلغمیهٔ نائبه گویند و **علامتِ آن** هر روز نوبه کردن با دیگر
آثارِ بلغم و اگر داخل العروق بود آنرا مواظبه خوانند و **علامتِ آن** یکسان بودن تپ
و لینتِ آن **اما سودا** چون تپِ آن در صبیان قلیل الوجود است لهذا ذکرِ آن فرو گذاشتم
اکنون بعضِ امورِ ضروری بیان می کنم **بدانکه** حمیات را چهار زمان می باشند یکی ابتدا دوم
تزاید سوم وقوف چهارم انحطاط و این را اوقاتِ کلیه گویند و چون این اوقات در هر نوبه
یافته شوند آنرا اوقاتِ جزئیه نامند و هرگاه مرض بانحطاط رسد از هلاکت امن گردد و گاهی
عند الموت آثار مثلِ انحطاط پیدا می شوند و آنرا افاقة الموت می گویند شناختِ آن سقوط و انخفاضِ
نبض و انتقاصِ قوت است **و بدانکه** طولِ نوبه و ازمانِ مرض دلیل بر بردِ ماده است و شدتِ آن و تطاولِ
اعراض دال بر غلظ و کثرتِ آنست و هر قدر که ماده لطیف و خفیف و کم باشد قلتِ عوارض و خفت
آن خواهد بود **و بدانکه** نبض در ابتدای نوبه صغیر و منضغط می بود و اعیا و کسل و بردِ اطراف
نمایان و در تزایدِ نوبه عظم و سرعتِ نبض و کرب و قلق و در جملهٔ عوارض شدت پدید آید و در
وقوفِ نوبه حالِ مستوی و سکون حاصل شود و در انحطاطِ نوبه تناقصِ عوارض و میلانِ نبض
باعتدال یا بسرعتِ قلیل ظاهر گردد **علاماتِ خون** سرخیِ بدن و رگ و بول
و دُرورِ عروق و عظمِ نبض و سرعتِ آن **علاماتِ صفرا** غثیان و قیِ صفراوی و عطش
و التهاب و زردیِ بدن و بول یا حمرت و ناریت و رقتِ آن و سهر و صداع و برد و قشعریره

و نافضِ شدید سریع السکون **علامات بلغم** رصاصیتِ بدن و تهیج رو و برد و نافضِ قوی
و قیٔ بلغمی و سپیدی و زبدیت و غلظتِ بول و لینِ نبض و نبودنِ علاماتِ صفرا و خون **معالجات
الحمیات** بدانکه امرِ علاج در حمی مختلف براعراض است گاهی بتبرید و تلطیفه حاجت می افتد هرگاه
ماده و سموم حار بود و گاهی بنضج و استفراغ ضرورت میگردد وقتِ کثرتِ ماده و گاهی حرارتِ حمی محتاج
تلطیفه و کثرتِ ماده احتیاجِ استفراغ می بود درین هنگام اول بتلطیفه پرداخته بعده باستفراغِ ماده پردازند و اگر نحافت
و ضعفِ بدن مانعِ استفراغ بود مسهلاتِ لینه و حقنِ خفیفه احیاناً تنقیصِ خلط فرمایند و رعایتِ قوت از اغذیۂ
لطیفه هم ملحوظ دارند اما کثرتِ تبرید بلاضرورت یا استعمالِ منضجات و مدراتِ قویه در ابتدا نشاید که موجبِ غلظ و طولِ مرض
می گردد و سکنجبین با زلالِ آلوی بخارا جامع النفع است و گاهی بدفعِ سبب توجه کرده می آید اگرچه ضدِ علاجِ
مرض بود مثلِ ورم که سببِ تپ بود و تبرید مضرِ ورم است پس منضجات و مدراتِ معتدلۂ قلیلۃ التسخین ضرورت
(یعنی حمی) میگردد بلکه ورم اگر در تپ حادث شود رعایتِ ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امورِ علاجِ حمی بر دفعِ ورم
مبنی است و گاهی اثرِ حمی بعدِ اخراجِ ماده اش باقی می ماند پس مسکنات و مبرداتِ لطیف کافی بود و اگر
مادۂ قلیل غلیظ در عروق باعثِ سده و عفونتِ اخلاط باشد و دفعِ آن از اسهال نگردد
لاجرم بمحللات و منضجات (لینه) مع رعایتِ تبرید رجوع کرده آید مثلِ بادآورد و شاهتره و گلو و اذخر
و افسنتین و تخمِ کاسنی و غیرِ آن با دیگر ادویۂ مدرۂ بارده و از اطبای فرنگ درین حال استعمالِ
بعضِ اشیای قوی الاثر مثلِ بارک و کنین مشهور شده اطبای یونان هم مجوز می دارند و نافع
یافته اند و باید که استفراغ بیوم بحران واقع نشود و بحرانِ تپهای دائره یوم نوبۂ آنهاست و در تپهای لازمه بیشتر ایام

۱	۲	۳	۴	۶	۷	۹	۱۱	۱۳	۱۴	۱۵	۱۷
۱۸	۲۰	۲۱	۲۴	۲۷	۲۸	۳۰	۳۱	۳۴	۳۷	۴۰	

و بعدِ این عشرینیات یعنی ۶۰ و ۸۰ و بعدِ این اربعینیات و ایامیکه مابین اینها واقع اند

ایام مسهل اند و در امراض غیر مزمنه اغذیهٔ لطیف تبرید مناسب باشند و بر وقت نوبهٔ بحران معده را از غذا خالی باید داشت اما در حالت غایت ضعف پس اول از نوبه غذای لطیف قلیل مثل ماء الشعیر یا آب انار بخورانند و طفل شیرخوار شیر بنوشانند و سکنجبین اگر تلطیف و تبرید منظور باشد و گاهی از شیء لطیف کار بر نمی آید بسبب خوف سقوط قوت درین هنگام غذای سریع کثیر التغذیه قلیل المقدار بتفاریق بخورست **ف** ماء الشعیر در تپ حار بهترین اغذیه است و بهترین دوا سکنجبین **بدانکه** اکثر ماء الشعیر در معده ترش می گردد و نفخ می آرد پس رقیق آنجا بهترست و سکنجبین را با ماء الشعیر در معده جمع نمایند بلکه سکنجبین را اول روز بنوشانند تا اخلاط غلیظه را قطع نماید و بعد دو ساعت ماء الشعیر بخورانند تا بشیت خود باد را یا بعرق دفع کند و باید که ماء الشعیر در حالت قبض طبیعت ندهند تا وقتیکه تلین نکنند **معدلات خون و صفرا** مبردات اند چون تخم کاسنی و تخم کاهو و کشنیز و عناب و گل سرخ و آلوی بخارا و تمر هندی و خرفه و گل نیلوفر و بهدانه و صندل و تخم خیارین و اسپغول و عرق بید و نیلوفر **منضجات صفرای غلیظ** برگ گاوزبان الوی بخارا سپستان تخم خطمی گل بنفشه تخم خیارین سکنجبین **منضجات بلغم** اصل السوس مقشر مویز تخم خطمی بادیان گل بنفشه خارخسک برگ گاوزبان سکنجبین **مسهلات صفرا** برگ شاهتره گل سرخ گل بنفشه الوی بخارا تمر هندی گلقند آفتابی مغز خیارشنبر روغن بادام ترنجبین شیرخشت شربت دینار دیگر **مسهلات بلغم** برگ سنا تربد مویز مغز خیارشنبر گلقند روغن بادام این همه حسب حاجت و موقع بکار برند شربا و حقنة **و برای اطفال شیرخوار** طبیخیکه منقی معده و بدن از رطوبات و صفراست و آنرا در هندی گهٹی گویند نسخهٔ آن اینست عناب مویز سپستان آلوی بخارا هر یک یکدانه گل بنفشه بادیان گل سرخ

---

۵۱ تدبیر در باب تغذیهٔ مریضان تصرف در اغذیه از کیفیت از قلت و کثرت و تلطیف آنکه غذای لطیف یعنی آنکه خون رقیق و کم پیدا کند بخورانند و تغلیظ یعنی غذائیکه خون غلیظ و زیاده پیدا کند ۱۲ منه

ح [illegible]

۵۳ تدبیر ضعف قوت یا عدم صبر ۱۰ شخص یا خوف سقوط قوت هنگام مقاومت مرض وقت نوبه یا بحران ۱۲ منه

[illegible]

برگ سنا یا برنگ عنب الثعلب خطمی هر یک چهار سرخ مغز خیارشنبر شش ماشه گلقند چهار ماشه
ترنجبین شیرخشت هر یک سه ماشه همه را جوشانیده صاف کرده بوقت فرصت و راحت
از تپ بنوشانند **علاج مطبقه** اگر آثار بروز چیچک ظاهر باشند دست از تبرید و ملینات
باز دارند و بتدبیر جذب ماده بطرف خارج بپردازند و اطبای حال خاکشی با عرق گاوزبان
و عرق کیوڑه و چنین حال می دهند و اگر حرارت شدید و رقت خون بود شربت عناب
دهند و اگر طبیعت مستطلق باشد بحبس گرایند و آنجا که خوف چیچک نباشد مسکنات
و مبردات مثل آلوی بخارا و کاسنی و بهدانه و غیر آن با سکنجبین یا شربت عناب یا شربت
نیلوفر یا شربت کادی بنوشانند و تلیین طبیعت سازند و عطریات و لخالخ بارده بویانند
و غذا آب فرنی یا آش جو با شربت نیلوفر یا شربت عناب **علاج غب خالص**
اگر در ماده حدت و موسم حار بود خرفه و خیارین و آلو و نیلوفر و دیگر مبردات و مسکنات
حسب حاجت بنوشانند پس اگر کفایت نکند بملینات و معدلات پرداخته تنقیه فرمایند
و اگر صداع شریک باشد پاشویه بادویه بارده مثل گل خیرو و نیلوفر و جو کوفته و قاش خیار
و کدو و برگ کنار باضافه نمک شور کنند و کف پا از پارچه خشن یا از دست مالیدن و
ساقین هم سودمند است و تسبیح اطلیه بارده قبل از تنقیه بر سر نرسانند که بیشتر برسام
می انجامد و بر قلب بروده از صندل و کافور و گلاب و آب خیار و کدو و سیب تسکین گذارند
و اگر طبیعت خود بخود دفع ماده می نماید چنانچه شاید درین هنگام بر طبیعت گذاشته آید
و غذا آب جو رقیق و آش جو و آب معصور رمانین بهترین اغذیه است و اگر کفایت نکند مزورات
اسفاناخ و کدو و خیار و مونگ یا ترشی آلو یا لیمو توان داد و بوقت لرزه سکنجبین با آب گرم
بنوشانند و در **محرقه** افراط تبرید بیشتر از غب خالص مطلوب است و شربت صندل و شربت

وشربت حماض اترج وشربت آلو وآب سرد نوشانیدن وهوا را سرد ساختن و بتبریج
قلب پرداختن نفع تمام دارد و آنجا که طبع نرم بود آب انار که مع تخم کوفته باشند سودمند است
واز دوای قوی خصوصا در ابتدا مسهل نه دهند وجهت تلیین تمر هندی آلوی بخارا با شیرخشت
بدهند **علاج غب غیر خالص** اول منضجات قلیلة البرودت مثل عناب و سپستان و خسک و خار
وتخم خیارین و بنفشه و شاهتره و آلوی بخارا و سکنجبین بنضج خلط مشغول شوند واگر غلظ در ماده
زائد بود شاهتره و قلیل افتیمون و تخم خربزه و اصل السوس و خطمی و گلو و مانند آن از ادویه بارده
مخلوط باید کرد و بعد تنقیه از مسهلات مناسبه یا احتقان با مغز خیارشنبر و ماء [illegible] و روغن (و حرارت شدید نباشد)
مع ادویه دیگر بفرمایند و بعد تنقیه و سلامت احشا اگر حرارت صرف باقی ماند تبرید بتدریج افزایند
واگر حرارت از بقیه خلط غلیظ بود ملطفات و مفتحات مثل بادآورد و افتیمون و شکاعی و شاهتره
وگلو و اقراص مخصوصه مداوا کنند و شربت بزوری بارد و معتدل و سکنجبین بزوری بغایت
سودمند است واگر مرض طول کشد و علامت غلبه بلغم یا ورم احشا پدید آید پس قرص گل یا
قرص افتیمون یا قرص غافث حسب حال و وقت توان داد و در صورت ورم بعلاج ورم کوشند
علاج بلغمیه تبرید قلیل برعایت حمی بفرمایند و منضجات و ملینات قلیل السخونت باستعمال
آرند **بدانکه** در بلغمیه لازمست که در استعمال منضجات و ملطفات چندان دلیری نباید کرد زیرا که
بیم باشد که ورتزاید ماده لطیفتر گشته بدماغ برآید و سرسام آرد و بدوای قوی مسهل نه بندند
وگاهی درین تب آمیزش صفراوی بود و از آن سبب هم بسبب حرارت حمی در ماده رقت بعد روز سیوم
حاصل میشود پس درین حال از ادویه ملینه تنقیص خلط کنند و باز بنضج خلط پرداخته تنقیه تام نمایند
و مروقین و سکنجبین و گلقند انفع الاشیاست و از ورم احشا خبردار باید بود بلکه اگر رعایت
معده و طحال و جگر از ابتدا ملحوظ دارند بهتر است و علاج این تب بحسب اقسام بلغم مختلف است

بلغم شور در حدت قریب بصفراست و علاجش ہم قریب بعلاج اوست و بلغم حلو متوسط الحال و بلغم
حامض و غیر آن بارد الاقسام ست پس بحسب تقویت حرارت و نفس ماده از تبرید و تسخین و تقطیع و نضج
رعایت کرده باشند و بعد تنقیہ اگر بقیہ قلیل موجود ماند بملطفات و مفتحات چنانکه سابق
ذکر یافت پردازند و چون نافض شدید پیدا شود آب گرم بنوشانند و قدری سکنجبین اول از نوبه
بلیسانند و تلطیف تدبیر اگرچه نافع است مگر بنظر از مان مرض کمتر کرده آید و نان با شوربای
حلام بر ضعه دہند بشرطیکه شدت حرارت تپ یا موسم مانع نیاید درین صورت با شرکت
بقول بارده میتوان داد و بر وقت نوبه خلوی معده ضرور است اگر بضرورت آب نخود دہند بنوشانند
مضایقه نیست **دق الشیخوخة** و آن خشکی ست که بر مزاج مستولی شود و سبب آن برودت
و ضعف قوت که غذا مشابه بجوہر عضو نمی شود و باعضا نمیرسد و این یا عقیب اسہال عارض
شود و یا از جہت صلابت معده و جگر و یا از کثرت مبردات و یا از بین حرارت و یا از رسیدن
بخارات ردیه بارده بقلب و انطفای قوت حرارت مزاج و یا از غلبه حرارت در حالت ضعف
و نحافت و اذابت آن رطوبات اصلیه بعد خمادان **علامات آن** تقدم این اسباب و بیاض بول
و برد ملمس و لاغری بدن و صلابت نبض و بطوی آن مگر چون ضعف بنهایت رسد و یبس غالب آید
در نبض تواتر حادث شود **علاج** در ابتدا تدارک کرده آید و بہنگام استحکام علاج پذیر نیست اما برای
تسکین خاطر ما اللحم با شیره بادام و قلیلی مشک و عنبر بدہند و دار چینی و عود و مصطگی و زعفران با شربت انار
که بشهد ساخته باشند بخورانند و زرده بیضه نیمبرشت و شهد و شیر گاو بنوشانند و دادان منافع
در بدن بمالند و کله و پاچه و نخود و گندم و انجیر و خسک و گل بابونه در آب جوشانیده و روغن بنفشه و روغن کدو
و روغن بادام آمیخته احتقان کرده باشند و معاجین لطیفه حاره و جدوار و تریاق استعمال آیند و شوربای
چوزه مرغ خورانیدن مفید است و ہر سبب که باشد رفع آن کنند و توجه بانعاش حرارت غریزی نمایند

الاورام والبثور بدانکه ورم آماسیدن عضوست بسبب آمدن ماده فضلیه اندرون آن
پس اگر مقدار کثیر در آید ورم گویند و الا بثور خوانند و سبب آن یا کثرت ماده است که به طبیعت
گران شود و بعضو ضعیف دفع نماید و این عضو اگر قابل باشد انفعال تام حاصل گردد خصوصا
اگر عضو واسع المجاری بود و یا ضعف قوت غاذیه عضو متورم که بسبب نقصان هضم ماده فضلیه
بارده غیر نضیجه متولد شود و بتدریج بیفزاید و گاهی از اسباب خارجیه مثل ضربه و سقطه یا گزیدن
جانور مثل زنبور و مگس حادث می شود و لحظه بلحظه آماس گردد بدانکه ماده حاره شدید الاذی
و سریع البرء و گاهی قاتل باشد چون مقارن عضو کریم بود و گاهی ماده حار باحتراق رسد
و با کله منجر گردد و آن هم خالی از خطر نیست و ماده بارد خصوصا پس خفیف الاذی و بطی النضج
و عسیر الدفع است و همچنین اگر در عضو کثیر المفاصل و یا کثیر الاعصاب و یا بعید از اعضای رئیسه واقع
شود و یا در ماده غلظ پدید آید پس اصلاح آن دشوارست و ورم گاهی تجمع آید و بمده گراید و منفجر
گردد و گاهی بناسور انجامد علامات ورم دموی سرخی و درد عضو و ثقل و شدت انتفاخ و
علامات صفراوی اشراق و حمرت ناصعه مایل بزردی و شدت التهاب و خفت وجع
علامات بلغمی لینت ورم و برد لمس و سپیدی لون علامات سوداوی سختی ورم و کمی وجع
و تیرگی لون علامت ریحی خفت و رست علامات نضج و مده زردی لون و نرمی
موضع و کم شدن وجع بعد شدت معالجات بدانکه ورم اگر کثیر الماده بود بعلاج قوی
و منقیه و ضمادات و طلیه مناسبه اصلاح گیرد و اگر خفیف و رقیق الماده باشد بعلاج خفیف
مثل تمریخ و طلیه لطیفه صلاحیت پذیرد و گاهی بی تدبیر بدفع طبیعت زائل شود و اختیار دوای
قوی و غیر قوی بحسب شرافت و ذکاوت موضع و خساست آن و قرب و بعد از اعضای رئیسه
می باید و در حالت کثرت ماده و احساس امتلاء دوای محلل یا مبرد قوی قبل از تنقیه استعمال

نتوان کرد که خوف فساد و تحجر ست و همچنین دوای گرم و حاد اگرچه ماده بارده باشد نباید کرد
که موجب وجع و تحلیل لطیف و تحجر کثیف ست و شیخ فرموده که در اوائل رادع قویه و در آخر
ادویه قویة التحلیل ناجائز ست که موجب تغلیظ ماده و باعث وجع و جذب ماده دیگر ست و استعمال
مبردات قویه گاهی عضو را فاسد می کند و مضرت مودی میشود حتی که آب سرد هم خالی از خطر
نیست الا وقتیکه ورم خفیف و شدید الحرقة و موسم هم حار بود و استعمال رادع در ورم که بقرب
عضو کریم یا مدفع آن بود هرگز نباید که مهلک ست بلکه مرخیات و ملینات ضماد سازند که ماده متوجه
جمع آید و بعضو کریم باز پس نرود و گاهی بسبب شدت وجع ضرورت مخدرات می آید آن وقت مخدر
با مصلحش شریک کرده مداوا فرمایند و باید که جذب ماده بسوی عضو متورم نکنند بلکه جانب خلاف
و اسفل الا بعد بتنقیه زلو چسپانیدن و براوردن ماده از نفس عضو مضایقه نباشد **فلغمونی**
ورم دموی را گویند اگر از سقطه و ضربه باشد **علاج** روغنهای نیمگرم بمالند و ادویه مرخیه
ضماد سازند و از آب نیمگرم نطول کردن عجیب النفع ست و از مجربات اهل هند نطول از طبیخ
انبه هلدی و طلای آن و طلای آهک و زردچوب نیمگرم اکثر مشاهده شد و نافع افتاد و اگر
کفایت نکند و کثرت ماده بود تنقیه و دیگر تدابیر بکار برند و اگر از غلبه خون و امتلای بدن متحقق شود
علاج اول از چسپانیدن زلو یا از مسهل و احتقان مناسبه تنقیص ماده فرمایند و تلطیف بتغذیه
کنند و بعده تضمید گرایند پس در ابتدا ادویه رادعه ضماد سازند مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی
و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و قشور رمان و حی العالم و سماق و طحلب و بزر البنج و حضض و دیگر
عصارات بقول بارده و اسفنج در سرکه تر کرده نهادن و سویق جو با سرکه طلا کردن سودمند ست
و در هنگام تزید ادویه محلله مرخیه مثل کشنیز تر و بابونه و اکلیل و شبت و خطمی و مغز خیار شنبر و غیر آن
بضماد آرند و وقت کمال و انتها رادع و محللات متساوی استعمال کنند و در حالت انحطاط

برمحللات صرفه غیرقویه مثل لبلاب بابونه و اکلیل الملک و رزند و چون ماده متحلل نشود و رو بجمع آرد منضجات مثل بزرکتان و مرو و لب حب القطن و غیرآن ضماد سازند و چون ماده زارت و بعضو عفونت برسد و آکله گردد پس علاجش قطع عضو است تا فسادش بحوالی آن نرسد و دیگر عضو محفوظ ماند و اگر زارت قلیل باشد و فساد هنوز بپایان نرسیده و بعفونت عفنه منجر نشده درین وقت شرط عمیق بکار برند و استیصال دم فاسد فرمایند و طلیه مجففه و مقطع رطوبات مثل آرد کرسنه با سکنجبین و طین ارمنی و ماز و و شب یمانی وغیره استعمال کنند **حمره** ورم صفراوی را گویند و **علامت آن** آنست که چون از دست بفشرند جلد سفید گردد و باز سرخ شود و معلوم شود که مورچها زیر جلد می روند **علاج** استفراغ صفرا با دویه مسهله صفرا و نوشانیدن مصفیات و مطفیات معلومه کنند و بعده تضمید با دویه مبرده و مثل تراشه کدو و برگ خرفه و کاهو و برگ بارتنگ و اسبغول و طحلب و غیرآن فرمایند **شری** نام بثور است مسطحه مائل بسرخی با خارش بکربه بعضی از آن کلان و بعضی کوچک می باشند و اکثر دفعةً حادث می شوند و گاهی از آن رطوبت سیلان می یابد و سبب آن بخار حار است که بثوران می آید اما اگر از دم صفراوی باشد **علامت آن** غلبه سرخی و حرارت و سرعت ظهور **علاج** نوشانیدن مطفیات و حموضات و تلیین طبیعت مثل نقیع اجاص و آب انارین و شستن بترش و حصرم و کاسنی و خرفه و غیرآن و نطول آب گرم بربدن و سبوس گندم و خربزه و تخم آن کوفته بیخته مالیدن و تمریخ بگلاب و سرکه و روغن گل **اما اگر** دم بلغمی بورقی باشد و **علامت آن** سرخی مائل ببیاض **علاج** مطبوخ هلیله زرد با تبرید و گلقند عسلی نوشانیدن و حمام کردن و آب کرفس و سرکه مالیدن و **دمل** بثره کبیره را گویند که بشکل صنوبری باشد در ابتدا سرخ و سخت باشد

سبب آن خونِ حادست که برطوبتِ غلیظهٔ فاسده آمیزد و تولد آن از رداءتِ هضم واغذیهٔ
غلیظه می باشد علاج در حالتِ امتلا استفراغِ ماده و تلطیفِ تدبیر و نوشانیدنِ سکنجبین
و در ابتدا ر وادع بعمل آرند تا سه روز و چون اراده جمع ماده باشد اسبغول سفیدهٔ بیضه
ضماد سازند و بعده منضجات مثل انجیر و علک تخم مرو و گل و خطمی با شیر و شهد و یا خمیر گندم
ضماد نماید پس اگر منفجر نشود خمیر ترش و پیخال کبوتر و تخم مرو و آهک آب نادیده در زردهٔ
بیضه و شهد آمیخته ضماد سازند و بعدِ انفجار و اخراجِ مده بالکلیه مراهم مدمله که از گلنار
و دم الاخوین و مازو و اقلیمیای فضه با موم و روغن ساخته باشند علاج کنند و گاهی
بسببِ کثرتِ مده و رطوبتِ صدیدیه قرحه می شود و حاجت ذروراتِ مجففه مثل صبر و زردچوب
و مازو و مر و گلنار و غیر آن می افتد ورمِ رخو و آن ورمیست سپید رنگ مسترخی بی حرارت و وجع
سبب آن مائیتِ اخلاطست و نفوذ آن در عضو علامتِ آن چون از دست بخش کنند
نشان و اثر باقی ماند علاج اسهالِ بلغم و ترکِ مرطبات و نطرون با سرکه و آب حل کرده
ضماد کردن و نهادنِ خرقه که به آبِ خاکسترِ بلوط و خاکسترِ چوبِ انگور تر کرده باشند سود مند
و زیت و نمک بمالند و نمک و خاکسترِ چوبِ انگور و خاکسترِ پشکِ آهو و خاکسترِ پاچک و شبت
و صبر با سرکه آمیخته ضماد سازند ورمِ ریحی گاهی از بخاراتِ خفیفه پیدا می شود
و آنرا تهیج گویند و گاهی از بخارِ غلیظ ریحی حادث می گردد و آنرا نفخه خوانند و علامت
چون آنرا غمز کنند و بگذارند نشانِ غمز بروی زائل شود علاج اگر از سببِ امتلای
بدنست تلطیفِ تدبیر و تنقیه ماده مولّدِ ریاح و تکمید با ادویه محلله کنند مانندِ آردِ جو و بابونه
و آرد باقلا و نمک و با پانی ریحیل و غیرِ آن و تمریخ بموم و روغنِ گل با اضافه گلِ بابونه سود مند
و خاکسترِ چوبِ انگور در آبِ سرو و جباه و ... ضماد کردن نفع ... اختلاطات

(حاشیه:) ... فاضل کرمانی فرموده که ... از نشتر ... در استعمال ادویه ... قطعه ... پس ... دشوار خواهد شد ۱۲

(حاشیه:) ۲ ... ماده آن ... پس ... زوال ... معده ... سبب ... معالجه ...

آبله‌ها را گویند اگر از سوختنِ آتش پیدا شوند **علاج** مرهم رال و مرهم اسفیداج و مرهم نوره و دیگر مراهم که بقرابادین مذکور ست استعمال کنند و **قبل** از آبله افتادن باید که بر موضعِ محترقه مثل مرهم ابیض و مرهم کافوری فرمایند از نهادنِ پارچه سرد ه ثلج و دیگر اطلیه سرده بکار برند و مداد بسفیده مخلوط کرده طلا نمایند یا بیضه را شکسته بر موضع ریزند و ضمادِ عدسِ مطبوخ برای تسکینِ حدت سود مند ست و همچنین طلا کردن گلِ ارمنی در آبِ سرکه نافع **و اگر** از غلبه دمِ صفراوی پدید آید **علاج** مصفیات و مطفیات و شربتِ کادی بنوشانند و از سوزش طلا چاک دهند بعده سفیده و مرداسنگ بگلاب و آبِ برگ ده باشند طلا نمایند

خنازیر ورمِ غلیظ ست حدوثِ آن اکثر در لحومِ رخو خصوصاً در گردن می شود و بشتر متفرق می باشد سببِ آن کثرتِ سوء هضم و تخمه است که رطوباتِ غلیظه خام در بدن جمع آید و در عضوِ ضعیف منتقل گرد **علاج** تنقیه بلغمِ غلیظ و تلطیف تدبیر کردن اضمده محلله مثلِ خردل و بزر انجره و کفِ دریا و زراوند و مقل و اشق و زیتِ کهنه و موم بکار بردن و بیرزد و بیخِ کرنب و بیخِ کبر و مقل و نرگس در سرکه و شهد و زیت ضماد نمودن مفید ست و مرهم داخلیون درین باب عجیب الاثر ست پس اگر تحلیل نشود با ضمده منضجه و مفجره پردازند مثل آردجو و نرگس در زیت پخته و بعدِ انفجار فلد فیون و دیگ شه دیگ طلا کنند تا ماده را بخورد و بعده بروغنِ گاو و چرب الصق کنند تا بآسانی مواد جدا شود و بعدِ انقای نام مرهم زنگار باستعمال آرند که اندمال پذیرد

شعفه نام قروح ست که در راس و وجه و گاهی در سائرِ بدن در منابتِ موی پیدا می شود سببِ آن یا فضلاتِ غلیظه عفنه و رطوباتِ فاسده لذا عه صدیدیه است که بجلد مندفع می شود پس غلیظ محتبس می ماند و رقیق منتشر می گردد **علاج** نوشانیدنِ مصفیات و مقطعات و تنقیه بطبیخِ هلیله و شاهتره و تلطیفِ تدبیر و از مفسداتِ دم مثلِ اشیای حریفه و شیرین

وگوشت احتراز ورزند وبر اشیای تنفه کفایت کنند بعده با دویهٔ مجففه ومخصوصه مثل بادام تلخ

وزرد چوب وگلنار وانبیج وکاغذ سوختهٔ وماز و وبرگ آس وبیخ سوسن آسمانجونی واقاقیا وقبیل

باسرکه وروغن مخلوط کرده طلا نمایند وعروق وقشر رمان ومرتک حنا با سرکه وروغن گل طلا

کردن عجیب النفع است **وگاهی** از خلط سودای ورطوبات حریفه متولد می شود **علاج** بعد استفراغ

وترطیب مزاج نطول بآب گرم که دران تخم خطمی وبنفشه وکنوچه وبزرکتان جوشانده باشند بفرمایند

وقیروطی وشحوم وادهان بارده بمالند ونیز سعوط کنند وگاهی چون ماده صلب بود از آهن خاریده حتی که

خون برآید پس سرکه ونمک وصابون بمالند وزلو چسپانند تا قلع ماده شود بعده مراهم مجففه وطلیه

قویه التجفیف مثل مرداسنگ وزردچوب وسرکه وروغن زیت باستعمال آرند **قمل وقمقام وصیبان**

تولد آن از فضلات رطبه ردیه است که بجلد بدفع طبیعت می آید وچون این ماده غلظ دارد در عمق بدن

محتبس می باشد وخارج نمی شود پس عفونت می گیرد وجرکها که برظاهر بدن می بود بدان آمیزد وماده

قمل میگردد واکثر حدوث قمل بسبب عدم نظافت وطهارت بدنست وگاهی سبب داخلی هم بود **علاج**

هرگاه حدوث آن بسیار بود مسهل بنوشانند وتصفیهٔ بدن نمایند از اوساخ وغسل کنانند از آب نمکین

وبرگ کنیر دربدن بمالند ومویزج وقلیمیای فضه وبادام تلخ وقسط وزراوند وزرنیخ وسرکه ومرداسنگ

ازین ادویه طلیه یا طبیخ ساخته باستعمال آرند ومالیدن سیماب بجامه یا بدن سودمند ست

وهمچنین از طبیخ اشنه ومیعه وفلفل دراز وقشور رمان شستن برای قتل قمقام نافعست وپشک سوسمار

ونوشادر در سرکه حل کرده برای همه اقسام قمل سودمند **السقطة والضربة** پس از

تفرق اتصال ونزف دم وغیر آن بود **علاج** مغاث وگیرو واقاقیا وبرگ سرو وصبر

وماش مقشر درآب آس سائیده ضماد سازند **واگر ورم حار وجمی** پیدا شود گل سرخ وعدس مقشر

وگل ارمنی ومامیثا وصندل وفوفل ضماد سازند وتلطیف تدبیر کنند وماش وبرنج ونخود وعدس

مثل روغن گل و روغن کدو و روغن بنفشه و بادام و روغن نیلوفر ۱۲

بخوراند و نوشانیدن مومیائی برای کسر و وهن و خلع و تسکین درد بغایت سود مند
و همچنین فوه و لک و گل مختوم در آب نخود خورانیدن **پس اگر** سقطه با اعضای سر رسد
علاج تلیین طبیعت و احتقان لیّن از آب فواکه کنند و از سرکه و روغن گل و گلاب پارچه
ترکرده بر سر گذارند و برگ آس و گلنار و پوست انار و چراته با قدری عود در سرکه و گلاب
سائیده ضماد سازند و آدمغز دجاج خورانند **و اگر بر سینه و شکم** رسد و نفث الدم یا نزف الدم
پدید آید **علاج** جلنار و طین ارمنی و کهربا و دم الاخوین با قدری افیون در نقیع عدس نوشانند
و اگر بر عضلات واقع شود **علاج** اولاً روادع استعمال کنند بعده محللات ضماد نمایند
و از بابونه و اکلیل و برگ تاترکتان و زوفای خشک و برگ خطمی و پودینه و مرزنجوش نطول سازند
و اگر بر عصب افتد و کوفته گردد **علاج** اولاً مسکنات وجع بعده محلل و مرخی استعمال
کنند و روغنهای حاره مثل روغن سوسن و روغن اقحوان بمالند **و اگر بر مفصل** آید و وهن
و وثی عارض شود **علاج** الیه و مر بروی بندند که مزیل صلابت و روغن گل مالند و آس
مسحوق بروی پاشند **و اگر التوای عصب و صلابت** عارض شود **علاج**
مرهم داخلیون و گوگل در آب حل کرده خطمی و کنوچه و فنه و فرفیون در روغن زیت طلا کنند
و اگر بر استخوان واقع شود پس اگر بشکند کسر نامند و اگر از جای خود بتمامه بدر آید
خلع گویند و اگر بتمامه بر نیاید وثی خوانند و چون استخوان و اعضای محیط کوفته شود بی آنکه از
جای بلغزد وهن و وهی گویند **علاج** تدبیر آن بکمال گران بر هوشیار تفویض باید کرد و اگر
امر خفیف بود کشیدن عضو و جنبش دادن آن و بالایش بندش کردن رفع شکایت می کند
و در وثی و وهن و وهی روغن مالیدن و برگ مورد نرم کوفته پاشیدن
و مغاث و خطمی بزرده بیضه طلا کردن بندش معتدل نمودن فیست

خاتمة الطبع

اشتهار

فهرست کتاب رساله جنین و علاج الصبیان

وجه ختم برخاتمه برای سند این معنی که این کتاب مطبع نظامیست مهر مهتمم از شنگرف و دستخطش از سیاهی نموده شد

العبد

[illegible]